.

لنین

درباره
جنبش مستقل کارگری در پیکار دمکراتیک

فهرست مطالب:

وظایف فوری جنبش ما ۲
استبداد و پرولتاریا ۶
طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی ۱۱
وظایف دمکراتیک پرولتاریای انقلابی ۱۷
وظایف ما و شورای نمایندگان کارگران ۲۱

پیش از آن که بخوانید:

لنین بسیار نوشته است و آثاری چون "چه باید کرد؟"، "دولت و انقلاب" و دیگر نوشته‌های عمده وی در میان انقلابیون سوسیالیست متداول و شناخته شده‌اند. این آثار، علیرغم پاسخگویی به مسائل مشخص دوران خود، دارای محتوای عام‌تری در زمینه بسط سوسیالیسم علمی نیز می‌باشند. ولی آن نوشته‌هایی که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است، مقالات متعددی است که به جزئیات مبارزه طبقاتی می‌پردازد و حجم کلیات ۴۵ جلدی آثار وی را تشکیل می‌دهد. این مقالات، گرچه بازگوی درک لنین از سوسیالیسم علمی به طور کلی است، ولی عمدتاً اصالت وی را در برخورد به مسائل مشخص روزمره پیکار دمکراتیک نشان می‌دهد. تحلیل مشخص از شرایط مشخص، پرداختن به مسائل مشخص پیکارگران و ارائه راه حل مشخص به آن، از دیدگاه سوسیالیسم علمی و نه پراکندن شعارهای عام؛ این درسی است که از مبارزات طولانی لنین می‌آموزیم. مقالات این دفتر، که در دوران قبل و طی انقلاب ۱۹۰۵، دوران رشد مبارزات دمکراتیک برای سرنگونی استبداد، نگاشته شده است، نمودار روشی موشکاف در مبارزات سیاسی است که با حفظ چشم‌اندازی روشن از هدف نهایی یعنی دستیابی به جامعه بی‌طبقه، همواره نسبت به نیازهای روزمره جنبش کارگری حساس باقی می‌ماند و در همان حال، کوشش خویش را در ارتقاء مبارزات از سطح موجود به سطوح بالاتر، متمرکز می‌سازد.

مبارزات دمکراتیک نزد لنین، واقعیت جاری در جامعه و لازمه تشکل، رشد سیاسی و پیشروی مبارزات طبقه کارگر بود. به زعم وی این طبقه، به همراه سوسیال دمکرات‌های روسیه، می‌بایستی پیشگام و هدایت کننده این مبارزات باشد.

با این که لنین تا سال ۱۹۱۷ همواره انقلاب روسیه را ماهیتاً بورژوایی تصویر می‌نمود، وی هرگز رهبری این انقلاب را به بورژوازی محول نمی‌کرد و آن را نه همچون دورانی تاریخی، بلکه به مثابه راهگشای مبارزه انقلابی پرولتاریا محسوب می‌داشت. مایه زندگی سیاسی وی، همانا بیان تمایزات طبقاتی در جامعه و پیش بردن مبارزات مستقل دمکراتیک کارگران و سوق دادن آن به سوی خواسته‌های انقلابی بوده است.

دولت موقت انقلابی، که در نتیجه قیام مسلح توده‌ای به قدرت می‌رسد، همچون تضمینی برای تداوم مبارزه و حفظ و توسعه دستاوردهای آن همواره برای لنین، پله مهمی از این ترکیب دمکراتیک – انقلابی محسوب می‌گشت. ولی هنگامی که دولت موقت "کرنسکی" پیشروی جنبش انقلابی را مسدود کرده بود، لنین در طرح شعار "سرنگونی دولت موقت و انتقال تمامی قدرت به شوراها"، لحظه‌ای تردید ننمود. بدین ترتیب، وی توانست نظر شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان را به مواضع بلشویکی جلب کند تا با اعمال قدرت مستقیم خویش، دولت موقت را به سرعت به زوال کشانند.

هدف ما از نشر ترجمه این دسته از مقالات لنین، البته تشویق مبارزین به قبول بدون قید و شرط کلیه آن چه که وی درباره پیکار دمکراتیک و سیر انقلاب روسیه می‌گوید نیست. از این کمتر، قصد ما کوشش در انطباق قالبی حوادث انقلابی روسیه بر شرایط امروز ایران می‌باشد. مراد، ارائه سندی است که معرف روش پیش‌گفته برخورد لنین به مسائل سیاسی باشد. و نیز این مقالات، دست کم از یک نظر دیگر برای پیکارگران انقلابی طبقه کارگر ایران آموزنده است، و آن این که لنین همواره تأکید را بر استقلال طبقه کارگر از کلیه جریانات بورژوایی و خرده بورژوایی می‌نهاد، نه بر مخلوط کردن منافع متضاد طبقات: اتحاد آری، ولی با حفظ استقلال سیاسی طبقه انقلابی، و با آنان که در عمل مبارزه می‌کنند.

مقاله اول این دفتر، از جلد ۴ و سه مقاله بعدی از جلد ۸ کلیات و آخرین مقاله از جلد ۱۰ کلیات آثار لنین به زبان انگلیسی، به فارسی برگردانده شده است.

"اتحاد کارگر"
فروردین ۱۳۵۸

به سوی پیوند سوسیالیسم علمی
با جنبش کارگری ایران

وظایف فوری جنبش ما

سوسیال دمکراسی روسیه کراراً وظیفه فوری سیاسی حزب طبقه کارگر روسیه را سرنگونی رژیم خودکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی اعلام کرده است. این وظیفه بیش از پانزده سال پیش توسط نمایندگان سوسیال دمکراسی روسیه – اعضای گروه رهایی کار[۱] – بیان شد و دو سال و نیم پیش توسط نمایندگان سازمان‌های سوسیال دمکراتیک روسیه که در بهار سال ۱۸۹۸، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را بنیان نهادند، قاطعانه به تصویب رسید. امروزه علیرغم این اعلام مواضع مکرر، مسئله وظایف سیاسی سوسیال دمکراسی در روسیه باز برجسته است. بسیاری از نمایندگان جنبش ما تردید خود را نسبت به درستی پاسخ فوق به مسئله ابراز می‌دارند. ادعا می‌شود که مبارزه اقتصادی نقش غالبی دارد؛ بدین ترتیب وظایف سیاسی پرولتاریا جانبی تلقی می‌شود و خلاصه و محدود می‌گردد؛ حتی گفته می‌شود صحبت از تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر در روسیه صرفاً تکرار گفته کس دیگری است و این که کارگران باید صرفاً به مبارزه اقتصادی بپردازند و سیاست را به روشنفکران در اتحاد با لیبرال‌ها، محول سازند. آخرین موعظه این آیین جدید (کردو[۲]ی رسوا) به این خلاصه می‌شود که پرولتاریای روسیه هنوز به سن بلوغ نرسیده است؛ بدین ترتیب برنامه سوسیال دمکراتیک کاملا رد می‌شود. رابوچایا میسل[۳] (به خصوص در "ضمیمه" جداگانه‌اش) نیز در عمل همین نظر را دارد. سوسیال دمکراسی روسیه دوران پر نوسان و متزلزلی را طی می‌کند، تا حدی که به نفی خود می‌پردازد. از یک سو جنبش طبقه کارگر از سوسیالیسم جدا نگاه داشته می‌شود؛ به کارگران کمک می‌شود که به دنبال مبارزه اقتصادی روند، بدون این که در توضیح اهداف سوسیالیستی و وظایف سیاسی جنبش به طور کلی هیچ یا تقریباً هیچ اقدامی به عمل آید. از سوی دیگر سوسیالیسم از جنبش کارگری جدا نگاه داشته می‌شود؛ سوسیالیست‌های روسیه مجدداً و بیش از پیش صحبت از این می‌کنند که مبارزه علیه دولت اجباراً باید تماماً توسط روشنفکران صورت پذیرد، چون کارگران خود را به مبارزه اقتصادی محدود می‌سازند.

به نظر ما سه عامل موجب فراهم آمدن این اوضاع حزن‌انگیز شده است. نخست این که سوسیال دمکرات‌های روسیه مرحله اولیه فعالیت خود را صرفاً به کار درون محفل‌های تبلیغی محدود کردند. هنگامی که در بین توده‌ها دست به تهییج زدیم، گاهی قادر نبودیم از کشیده شدن به حد دیگر افراط جلوگیری کنیم. دوم آن که در فعالیت اولیه خود، غالباً مجبور بودیم در دفاع از حق موجودیت‌مان علیه هواداران ناردنایاولیا[۴] که درکشان از "سیاست" همانا فعالیت جدا از جنبش طبقه کارگر و تقلیل آن صرفاً به مبارزه توطئه‌گرانه بود، مبارزه کنیم. در رد این نوع سیاست، سوسیال دمکرات‌ها به افراط کشیده شدند، سیاست را تماماً به پس سوق دادند. سوم این که فعالیت در

---

[۱]- "گروه رهایی کار"، نخستین گروه مارکسیستی روسیه بود که در سال ۱۸۸۳ توسط پلخانف در سوئیس تشکیل شد. اکسلرود، دویچ، زاسولیچ و ایگناتوف نیز از اعضای این گروه بودند. این گروه به توسعه مارکسیسم در روسیه کمک بزرگی کرد. کتاب‌های "مانیفست حزب کمونیست" اثر مارکس و انگلس، "کار دستمزدی و سرمایه" اثر مارکس و "سوسیالیسم تخیلی و علمی" اثر انگلس از جمله آثاری هستند که توسط این گروه به زبان روسی ترجمه، چاپ و در داخل روسیه منتشر شدند. در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه، در سال ۱۹۰۳، این گروه انحلال خود را اعلام داشت.

[۲]- "کردو" (Credo)، مانیفست اکونومیست‌ها بود که در سال ۱۸۹۹ توسط ا.د. کوسکووا انتشار یافت. لنین پس از دریافت این نوشته مقاله "اعتراض سوسیال دمکرات‌های روسیه" را نوشت و به آن شدیداً انتقاد کرد.

[۳]- رابوچایا میسل Rabochaya Mysl ("اندیشه کارگر")، روزنامه اکونومیست‌ها بود که توسط ک.م. تاختارف و عده دیگری از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ منتشر می‌شد. این روزنامه روی هم رفته ۱۶ شماره داشت. شماره ۳ تا ۱۱ و ۱۶ آن در برلین و بقیه در سن پطرزبورگ انتشار یافت.

[۴]- ناردنایاولیا (Narodnaya Volya) "اراده مردم")، سازمان مخفی سیاسی – چریکی ناردنیک‌ها ("خلق‌گرایان") بود که در سال ۱۸۷۹، به دنبال انشعاب درون سازمان ناردنیکی "زملیا ای ولیا" (Zemlya I Volya "زمین و آزادی")، تشکیل شد. ناردنایاولیا با حفظ نظریات تخیلی سوسیالیسم ناردنیکی، وظیفه خود را در به دست آوردن آزادی سیاسی تعیین نمود. آنان سرنگونی حکومت خودکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی را فوری‌ترین هدف خود می‌دانستند. برنامه آن‌ها تشکیل یک مجلس دائم توده‌ای بر پایه رأی همگانی، برقراری آزادی‌های دمکراتیک، دادن زمین به مردم و فراهم آوردن طرحی برای واگذاری کارخانجات به کارگران بود. این گروه، مبارزه قهرمانانه‌ای را علیه حکومت خودکامه به اجرا درآورد. ولی همواره از جلب پشتیبانی توده‌های وسیع مردم ناتوان ماند. سعی آنان بر این بود که با ترور فردی، دولت را گیج و مختل نمایند. پس از ترور الکساندر دوم در مارس ۱۸۸۱، دولت با استفاده از روش‌های شدید اختناق و اعدام دسته‌جمعی، سازمان ناردنایاولیا را از هم پاشید. اگر چه لنین به برنامه تخیلی ناردنایاولیا انتقاد می‌کرد ولی به مبارزه از خودگذشته اعضای آن علیه تزاریسم، روش‌های مخفی‌کاری پرارزش و مرکزیت تشکیلات آنان ارج می‌نهاد.

محدوده محفل‌های کوچک محلی کارگری موجب شد که سوسیال دمکرات‌ها توجه کافی به لزوم تشکیل یک حزب انقلابی مبذول ندارند، حزبی که تمامی فعالیت‌های گروه‌های محلی را با یکدیگر ترکیب کند و بدین سان امکان دهد کار انقلابی در مجرایی صحیح سازمان یابد. غالب بودن فعالیت جدا افتاده، طبیعتاً با غالب بودن مبارزه اقتصادی در پیوند است.

حاصل این شرایط تمرکز فعالیت‌ها تنها در یک جنبه از جنبش بود. گرایش "اکونومیستی"[۵] (البته اگر بتوان از آن به عنوان یک "گرایش" سخن گفت) سعی کرده است که این محدودیت را به سطح یک تئوری ویژه ترفیع دهد و بدین منظور از برنشتاینیسم[۶] و "انتقاد از مارکسیسم" مرسوم، که همان ایده‌های کهنه بورژوایی را با برچسب جدیدی به فروش می‌گذارد، استفاده می‌کند. این کوشش ها به تنهایی خطر تضعیف پیوند جنبش طبقه کارگر با سوسیال دمکراسی روسیه را که پیشاهنگ مبارزه برای کسب آزادی سیاسی است، فزونی بخشیده است. فوری‌ترین وظیفه جنبش ما مستحکم کردن این پیوند است.

سوسیال دمکراسی به مثابه ترکیبی از جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم وظیفه خود را در خدمت منفعل به جنبش طبقه کارگر، در هر مرحله مجزا از تکاملش نمی‌بیند، بلکه به نمایندگی از منافع تمامی جنبش، هدف نهایی و وظایف سیاسی آن را به جنبش نشان می‌دهد و از استقلال سیاسی و ایدئولوژیک آن حفاظت می‌نماید. جنبش طبقه کارگر با جدا شدن از سوسیال دمکراسی، خرده بورژوایی و به طور اجتناب‌ناپذیری بورژوایی می‌شود. طبقه کارگر با مبارزه صرفاً اقتصادی، استقلال سیاسی خود را از دست می‌دهد، دنباله روی احزاب دیگر می‌شود و این اصل مهم را که "رهایی طبقه کارگر باید توسط خود طبقه کارگر به دست آید"[۷] به دور می‌افکند. در هر کشور دورانی وجود داشته است که در آن جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم، جدا از هم، هر یک ره خود می‌پیمود و در همه کشورها این جدایی سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر، هر دو را تضعیف کرده است. در همه کشورها تنها ترکیب سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر پایه استواری را برای هر دو به وجود آورده است. اما در هر کشور این ترکیب سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر در روندی تاریخی و مسیری منحصر به فرد، مطابق شرایط زمانی و مکانی موجود، تکامل یافته است. در روسیه لزوم ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در تئوری از مدت‌ها پیش اعلام شده بود، ولی اکنون این امر در حال اجرا شدن است. این روندی است بس دشوار و بنابراین نوسانات و تزلزل‌های همراه با آن نباید تعجب‌آور باشد.

از گذشته چه درسی می‌توان آموخت؟

تمامی تاریخ سوسیالیسم روسیه شرایطی را فراهم آورده است که در آن فوری‌ترین وظیفه، مبارزه علیه حکومت خودکامه و به دست آوردن آزادی سیاسی است. جنبش سوسیالیستی ما توجه خود را به اصطلاح، بر مبارزه علیه استبداد متمرکز کرد. از طرف دیگر تاریخ نشان داده است که جدایی اندیشه سوسیالیستی از پیشاهنگان طبقه کارگر، در روسیه از هر کشور دیگری بیش‌تر است و اگر شرایط موجود ادامه پیدا کند جنبش انقلابی در روسیه محکوم به ناتوانی است. این شرایط است که سوسیال دمکراسی را برای انجام وظیفه خطیری فرا می‌خواند: آغشتن توده‌های پرولتاریا به ایده‌های سوسیالیستی و آگاهی

---

[۵]- اکونومیست‌ها. اکونومیسم (Economism) گرایش فرصت‌طلب درون سوسیال دمکراسی روسیه بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پدید آمد. روزنامه رابوچایا میسل ("اندیشه کارگر") و مجله رابوچیه دیلو ("آرمان کارگر") ارگان‌های اکونومیست‌ها بودند. اکونومیست‌ها معتقد بودند که طبقه کارگر باید صرفاً به مبارزه اقتصادی برای به دست آوردن حقوق بیش‌تر و شرایط کار مناسب‌تر بپردازد. آنان عملا پیکار سیاسی را از وظایف بورژوازی لیبرال می‌دانستند و اعتقادشان بر این بود که آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی به طور خود به خودی در روند مبارزات اقتصادی طبقه کارگر به وجود می‌آید و این که حزب فقط باید به شرکت در مبارزات خودانگیخته طبقه بسنده کند.

[۶]- برنشتاینیسم، گرایش غیرمارکسیستی جنبش سوسیال دمکراسی آلمان و جهان بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به پیروی از نظریات ادوارد برنشتاین (E. Bernstein) آلمانی به وجود آمد. وی در سال‌های ۹۸-۱۸۹۶، رشته مقالاتی تحت عنوان "مسائل سوسیالیسم" برای مجله "نوی تسایت" (Die Neue Zeit) ارگان تئوریک سوسیال دمکراسی آلمان نوشت. وی در این مقالات می‌کوشید تحت لوای "آزادی انتقاد"، در اصول فلسفی، اقتصادی و سیاسی مارکسیسم تجدید نظر کند و تئوری‌های سازش و همکاری طبقات را جایگزین آن نماید. برنشتاین، حقایق جامعه بورژوایی را از قبیل بی‌چیز شدن طبقه کارگر، رشد تضادهای طبقاتی، بحران‌ها، ضرورت فروپاشی نظام سرمایه‌داری، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا رد نمود و برنامه‌ای را برای تغییر تدریجی جامعه ارائه داد. در سال ۱۸۹۹، مقالات وی در کتابی به نام "پیش شرطهای سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی" منتشر شد. اکونومیست‌های روسیه در زمره فرصت‌طلبانی بودند که در "بین‌الملل دوم" به پشتیبانی از این نظریات برخاستند.

[۷] - نقل از "قوانین عام جامعه بین‌المللی کارگران" (بین‌الملل اول) که توسط کارل مارکس نوشته شد.

سیاسی، و سازمان دادن حزبی انقلابی که با جنبش خودانگیخته طبقه کارگر به نحوی جداناپذیر در پیوند باشد. سوسیال دمکراسی روسیه در این راه گام‌های زیادی برداشته است، اما بسی بیش از این باید در این جهت کار کرد. با رشد جنبش، میدان فعالیت سوسیال دمکرات‌ها وسیع تر و کارها متنوع‌تر می‌شود و تعداد هر چه بیش‌تری از فعالین جنبش کوشش خود را در جهت انجام وظایف ویژه مختلفی که نیازهای روزمره تبلیغ و تهییج به پیش می‌کشد، متمرکز می‌سازند. این پدیده، کاملا طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. اما باید به خصوص مراقب باشیم که مبادا این فعالیت‌ها و شیوه‌های ویژه مبارزه، به خودی خود تبدیل به هدف گردند و فعالیت‌های تدارکاتی، عمده و به مثابه تنها نوع فعالیت شناخته شوند.

وظیفه عمده و اساسی ما تسهیل رشد سیاسی و سازمان‌یابی سیاسی طبقه کارگر است. کسانی که این وظیفه را ناچیز می‌شمارند و همه وظایف و شیوه‌های ویژه مبارزه را تابع آن قرار نمی‌دهند، در راه اشتباهی گام برمی‌دارند و به جنبش زیان جدی می‌رسانند. این‌ها در وهله اول همان کسانی هستند که در مبارزه علیه دولت، انقلابیون را تنها به به کار گرفتن نیروی محفل‌های منفرد مخفی جدا از طبقه کارگر، فرا می‌خوانند و در وهله دوم کسانی که محتوای و وسعت تبلیغ، تهییج و سازماندهی را محدود کرده، تصور می‌کنند بهتر است که کارگران را تنها در لحظات استثنایی حیات‌شان و در فرصت‌های بزمی به "سیاست" دعوت کرد، آنان که با دلواپسی، کسب امتیازات جزئی از استبداد را جایگزین مبارزه علیه آن می‌کنند و به حد کافی برای ارتقاء دادن این خواسته‌ها و امتیازات جزئی به سطح یک مبارزه پیگیر و پرشور یک حزب انقلابی طبقه کارگر علیه حکومت خودکامه، کوشش نمی‌کنند.

رابوچایا میسل دائماً در انواع مایه‌ها برای کارگران نغمه سرمی‌دهد که "متشکل شوید!"؛ و همه هواداران گرایش "اکونومیستی" این نغمه را بازمی‌خوانند. ما البته به این فراخوان مهر تصدیق می‌زنیم ولی این را نیز اضافه می‌کنیم: متشکل شوید! اما نه فقط در انجمن‌های تعاونی، برای صندوق اعتصاب و در محفل‌های کارگری، بلکه همچنین در یک حزب سیاسی و برای مبارزه مصممانه علیه حکومت خودکامه و علیه تمامی جامعه سرمایه‌داری. بدون چنین تشکیلاتی، پرولتاریا هرگز به مبارزه آگاهانه طبقاتی نخواهد رسید؛ بدون چنین تشکیلاتی، طبقه کارگر محکوم به ناتوانی است. طبقه کارگر تنها به کمک صندوق اعتصاب، محفل‌های مطالعه و انجمن‌های تعاونی، هرگز قادر نخواهد بود رسالت عظیم تاریخی خود، یعنی رها ساختن خود و تمام مردم روسیه از یوغ بردگی سیاسی و اقتصادی را به انجام رساند. تاکنون هیچ طبقه‌ای در تاریخ بدون تحویل دادن رهبران سیاسی و نمایندگان برجسته خود، که قادر به سازمان‌دهی جنبش و رهبری آن باشند، به قدرت نرسیده است. طبقه کارگر روسیه دیگر نشان داده است که می‌تواند چنین مردان و زنانی را تحویل دهد. مبارزه ای که در ظرف پنج یا شش سال اخیر بدین وسعت رشد کرده است، نیروی انقلابی بالقوه عظیمی را در طبقه کارگر آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که بیرحمانه ترین اقدامات ظالمانه دولت نه تنها از تعداد کارگرانی که به سوسیالیسم، آگاه‌سازی سیاسی و مبارزه سیاسی روی می‌آورند نمی‌کاهد، بلکه برعکس به آن می‌افزاید. کنگره‌ای که رفقای ما در سال ۱۹۸۹ منعقد کردند، به درستی وظایف ما را تعیین نمود، بدون این که صرفاً گفته‌های دیگران را تکرار کند و اشتیاق "روشنفکران" را ابراز نماید ... ما باید با عزم راسخ در جهت انجام این تکالیف به کار بپردازیم و مسئله برنامه حزب، تشکیلات و تاکتیک را در دستور روز قرار دهیم. ما تاکنون نظرات‌مان را در مورد اصول اساسی برنامه‌مان بیان کرده‌ایم و البته در این جا فرصت برای تشریح جزئیات آن موجود نیست. ما در شماره‌های آینده یک رشته مقالات به مسئله تشکیلات که از زمره مسائل داغ است، تخصیص خواهیم داد. از این لحاظ ما به طور قابل ملاحظه‌ای از فعالین قدیمی جنبش انقلابی روسیه عقب‌تر هستیم. باید این نقص را صریحاً تصدیق کنیم و تمامی سعی‌مان را در جهت طرح روش‌هایی برای مخفی‌کاری بیش‌تر در کارمان، ترویج منظم شیوه‌های مناسب کار و روش‌های مناسب اغفال ژاندارم‌ها و فرار از دام پلیس به کار بندیم. باید افرادی را تعلیم دهیم که نه فقط عصرهای بیکاری بلکه تمام زندگی‌شان را وقف انقلاب کنند، باید آن چنان سازمان بزرگی بسازیم که در آن تقسیم کار اکید برای اشکال مختلف کار ممکن باشد. بالاخره در مورد مسائل تاکتیکی، ما خود را به نکات زیر محدود می‌کنیم: سوسیال دمکراسی دست و پای خود را با محدود کردن فعالیت‌های خود به یک طرح و شیوه از پیش ساخته مبارزه سیاسی نمی‌بندد، بلکه تمام روش‌های مبارزه را به رسمیت می‌شناسد، به شرطی که این روش‌ها با نیروهای در اختیار حزب مطابقت داشته باشد و امر به دست آوردن بهترین نتایج ممکن تحت شرایط موجود را آسان سازد. اگر یک حزب شدیداً متشکل داشته باشیم، می‌توانیم یک اعتصاب ساده را به یک تظاهرات سیاسی، به یک پیروزی سیاسی بر دولت تبدیل کنیم. اگر یک حزب شدیداً متشکل در

اختیار داشته باشیم، یک شورش محلی می‌تواند به یک انقلاب پیروزمند بدل شود. باید در نظر داشته باشیم که مبارزه با دولت بر سر خواسته‌های جزئی و کسب چند امتیاز، صرفاً به مثابه کشمکش جزئی با دشمن است و زمان نبرد قطعی باید فرا رسد. در مقابل ما، قلعه دشمن با همه قدرتش قد راست کرده است که باران گلوله و آتش را بر سر ما می‌ریزد و بهترین رزمندگان ما را درو می‌کند. باید این قلعه را فتح کنیم و چنین خواهیم کرد، اگر تمام نیروهای پرولتاریا که برمی‌خیزد و تمامی نیروهای انقلابی روسیه در حزبی که دربرگیرنده هر آن چه در روسیه حیاتی و صدیق است، متحد شود. تنها آن زمان است که این پیش‌گویی کارگر انقلابی روس پیوتر آلکسیف[۸] به حقیقت خواهد پیوست: «بازوی پرتوان میلیون‌ها کارگر بلند خواهد شد و یوغ استبداد را که با سرنیزه سربازان محافظت می‌شود، خرد خواهد کرد!»

ایسکرا[۹] شماره ۱ – دسامبر ۱۹۰۰

---

[۸]- پیوتر الکسیف (Pyotr Alexeyev)، کارگر انقلابی روس در سال‌های ۷۰ قرن ۱۹. وی در ۱۰ مارس ۱۸۷۷ در مقابل یک دادگاه تزاری در سنت‌پطرزبورگ، نطقی ایراد کرد که برای اولین بار در مجموعه‌ای به نام "وپریود" (Vperyod "به پیش") که به طور غیرمنظم انتشار می‌یافت، چاپ شد. این سخنرانی، بعدها مکرراً به طور غیرقانونی تجدید چاپ شد و در میان کارگران روس طرفداران بسیار یافت.

[۹]- ایسکرا (Iskra "جرقه")، اولین روزنامه مارکسیستی و مخفی سرتاسری روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ شروع به انتشار کرد. ایسکرا، نقش اساسی و مهمی را در تشکیل حزب مارکسیستی، افشای اکونومیست‌ها، گردهم آیی و وحدت گروه‌های پراکنده سوسیال دمکرات و در تدارک دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ایفا کرد. اولین شماره ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰، در لایپزیک منتشر شد و پس از آن در مونیخ و لندن و بالاخره در بهار ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافت. لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرد، پاترسف و زاسولیچ، اعضای هیئت تحریریه ایسکرا بودند. لنین، مسائل اساسی ساختمان حزب، مبارزه طبقاتی کارگران روسیه و مسائل مهم بین المللی را در این نشریه تحت بررسی قرار داد. در کنگره دوم، لنین، پلخانف و مارتف به عنوان هیئت تحریریه ایسکرا انتخاب شدند. مارتف حاضر به شرکت در آن نشد و شماره‌های ۴۶ تا ۵۱ ایسکرا زیر نظر لنین و پلخانف منتشر گردید. سپس پلخانف به منشویک‌ها پیوست و درخواست بازگشت سایر اعضای منشویک هیئت تحریریه سابق را نمود. لنین با این امر مخالفت کرد و در اکتبر ۱۹۰۳ از عضویت هیئت تحریریه استعفا نمود. از شماره ۵۲ به بعد، ایسکرا ارگان رسمی منشویک‌ها شد. از آن پس ایسکرای لنین، از شماره ۱ تا ۵۱ "ایسکرای سابق" و شماره‌های بعدی، "ایسکرای نو" خوانده می‌شد.

استبداد و پرولتاریا

روسیه موج نوینی از جنبش مشروطه را تجربه می‌کند. نسل ما تا به امروز شاهد چنین غلیان سیاسی نبوده است. روزنامه‌های علنی، بوروکراسی را مورد حمله قرار می‌دهند و خواهان شرکت نمایندگان مردم در دستگاه دولتی و اصلاحات لیبرالی می باشند. انواع جلسات مأموران زمستوو[۱۰]، پزشکان، وکلا، مهندسین، کشاورزان، اعضای انجمن‌های شهری و غیره و غیره قطعنامه‌هایی را می‌گذرانند که کم و بیش صریحاً، خواهان یک قانون اساسی است. خواست‌های پرشور برای آزادی و اتهامات سیاسی که جسارت آن برای عوام روس غیرعادی است، از هر گوشه و کنار به گوش می‌رسد. تجمعات لیبرالی، تحت فشار کارگران و جوانان رادیکال، تبدیل به جلسات عمومی علنی و تظاهرات خیابانی می‌شود. نارضایتی‌های نهانی، اکنون آشکارا بخش‌های وسیعی از پرولتاریا و تهیدستان شهر و روستا را به هیجان می‌آورد. اگر چه پرولتاریا نقش نسبتاً کوچکی در مظاهر بس چشمگیر و تشریفاتی جنبش لیبرالی ایفا می‌کند و گرچه به نظر می‌رسد که از کنفرانس‌های مؤدبانه شهروندان متین قدری به دور است، با این حال، تمام شواهد گواه بر این حقیقت است که کارگران به جنبش سخت علاقه‌مندند. همه چیز گواه بر این حقیقت است که کارگران مشتاق جلسات بزرگ عمومی و تظاهرات علنی خیابانی‌اند. گویی پرولتاریا خود را به کنار می‌کشد، با دقت موضع خود را می‌سنجد، نیروهایش را گردآوری می‌کند و در مورد این مسئله که آیا زمان مبارزه قطعی برای آزادی رسیده است، تصمیم می‌گیرد.

ظاهراً، موج هیجان لیبرالی تا حدی رو به فروکش کردن است. شایعات و گزارشات مطبوعات خارجی، دایر بر غلبه ارتجاعیون بر متنفذترین محافل درباری، در حال تأیید شدن است. فرمان نیکلای دوم که چند روز قبل منتشر شد، سیلی محکمی بر صورت لیبرال‌ها[۱۱] بود. تزار خیال مقاومت و حفظ رژیم استبدادی را در سر دارد. وی خواهان تغییر شکل دولت نیست و به هیچ وجه قصد دادن قانون اساسی را ندارد. او انواع اصلاحات کاملا ناچیز را وعده و فقط وعده می‌دهد. البته هیچ ضمانتی در مورد اجرای واقعی این اصلاحات در کار نیست. محدودیت پلیس علیه روزنامه‌های لیبرالی، هر روز و هر ساعت تشدید می‌شود. کلیه تظاهرات آزاد مجدداً، و چه بسا با شدت بیش‌تری سرکوب می‌شود. اعضای لیبرال زمستوو و انجمن‌های شهری، مخصوصاً آن مأمورانی که نقش لیبرال را ایفا می‌کنند، دوباره تحت فشار قرار گرفته‌اند. روزنامه‌های لیبرال به دلسردی دچار شده‌اند و از آن جا که جرأت چاپ مطالب دریافت شده را ندارند، از مخبرین‌شان پوزش می‌طلبند.

کاملا امکان‌پذیر است که موج پرتلاطم لیبرالی به همان سرعت که با کسب اجازه از اسویاتوپولک میرسکی[۱۲] رشد کرد، با ممنوعیت اخیر فروکش کند. بایستی بین آن علل ریشه‌ای که به ناچار و به طور اجتناب‌ناپذیر – و در آینده بیش‌تر و بیش‌تر – منجر به مخالفت و مبارزه علیه استبداد می‌شود، و موجبات جزئی جوش و خروش زودگذر لیبرالی، تمایز قائل شد. علل ریشه‌ای منجر به جنبش‌های توده‌ای ریشه‌ای، نیرومند و پایدار می‌شوند. علل جزئی گاهی تعویض کابینه و یا ساعتی پس از هر واقعه تروریستی، کوشش متداول دولت در پی گرد سیاست "روباه مکار" می‌باشد. ترور پلو[۱۳] برای سازمان تروریستی، به وضوح، به بهای کوششی بسیار زیاد به وقوع پیوست و متضمن تدارک طولانی بود. موفقیت این عمل تروریستی، خود به نحوی خیره‌کننده، تجربه تمامی تاریخ جنبش انقلابی روسیه را تأیید و ما را از چنین شیوه‌های مبارزه برحذر می‌دارد. تروریسم روسی همواره یک شیوه مبارزه به خصوص روشنفکری بوده است. هر آن چه بتوان پیرامون اهمیت تروریسم، نه به عنوان جانشین جنبش مردم، بلکه در پیوند با آن سخن گفت، حقایق به نحو انکارناپذیری گواه برآنند که در کشور ما ترور سیاسی فردی هیچ گونه وجه مشترکی با اعمال قهرآمیز مردم ندارد. در جامعه سرمایه‌داری جنبش توده‌ای تنها به صورت جنبش کارگران امکان دارد. این جنبش در روسیه، طبق قوانین مستقل خود در حال گسترش است. مسیر ویژه خود را می‌پیماید. عمق و وسعت می

[۱۰]- زمستوو (Zemstvo)، هیئت‌های دولتی محلی که در سال ۱۸۶۴، در استان‌های مرکزی روسیه تزاری تشکیل شد. زمستووها، تحت تسلط اشراف و حوزه قدرتش در حد مسائل صرفاً اقتصادی محلی (بیمارستان، جاده‌سازی، آمارگیری، بیمه و غیره) بود. فرمانداران محلی و وزارت کشور، این هیئت را تحت نظارت خود داشتند و می‌توانستند تصمیماتی را که مورد موافقت دولت قرار نمی‌گرفت لغو نمایند.

[۱۱]- اشاره به فرمان تزار به "سنا" در دسامبر ۱۹۰۴.

[۱۲]- اشاره به دوره کوتاهی در سال ۱۹۰۴ است که طی آن دولت تزاری به لیبرال‌ها امتیازاتی داد. سویاتوپولک میرسکی Svyatopolk Mirsky ، وزیر کشور، به زمستووها اجازه تشکیل جلسه داد، سانسور را کمی معتدل ساخت و چند سیاستمدار لیبرال تبعیدی را عفو کرد.

[۱۳]- و.ک. پلو (Plehve)، یکی از سیاستمداران روسیه تزاری که بین سال‌های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۴، وزیر کشور و رئیس ژاندارمری بود. او سرسختانه علیه جنبش انقلابی جنگید.

یابد و از یک فروکش موقتی به یک موج سرکش نوین گذر می‌کند. این تنها موج لیبرالی است که اکیداً همراه با خلق و خوی وزرای مختلف که تغییرشان توسط بمب تسریع می‌شود، بالا و پایین می‌رود. پس شگفتی نیست که در کشور ما طرفداری از تروریسم، چه بسیار در میان نمایندگان لیبرال (یا رادیکال‌نمای) اپوزیسیون بورژوایی، به چشم می‌خورد. جای تعجبی نیست که در میان روشنفکران انقلابی، کسانی که بیش از همه (به مدت طولانی یا برای لحظه‌ای) ممکن است به تروریسم کشانده شوند، همان‌هایی هستند که به بنیه زیست و توانایی پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتری هیچ ایمانی ندارند. این حقیقت که بروز ناگهانی فعالیت لیبرالی، به هر دلیل، زودگذر و ناپایدار است، البته نمی‌تواند موجب فراموش کردن این امر شود که بین استبداد و نیازهای جامعه بورژوایی در حال توسعه تضادی حل نشدنی موجود است. استبداد به ناچار وبال گردن پیشرفت اجتماعی می‌باشد. منافع بورژوازی به مثابه یک طبقه، همانند منافع روشنفکران، که بدون آنان تولید سرمایه‌داری نوین غیرقابل تصور است، به مرور زمان، بیش‌تر و بیش‌تر با استبداد تصادم پیدا می‌کند. هر چند دلیل اظهارات لیبرال‌ها ممکن است سطحی و ماهیت موضع مشکوک و نیم بند آنان حقیر باشد، استبداد تنها با مشتی از صاحب منصبان ممتاز طبقه زمین‌دار و تاجر، و نه به هیچ وجه با تمامی آن طبقه، قادر به برقرار ساختن آرامش واقعی است. نمایندگی مستقیم منافع طبقه حاکمه، به شکل یک قانون اساسی، برای کشوری که می‌خواهد تبدیل به کشوری اروپایی شود، و از درد شکست اقتصادی و سیاسی و به واسطه موقعیتش مجبور است چنین کند، امری ضروری است. بنابراین برای پرولتاریای با آگاهی طبقاتی، داشتن درک روشنی از اجتناب ناپذیر بودن اعتراضات لیبرال‌ها علیه استبداد، و نیز از ماهیت به راستی بورژوایی این اعتراضات، بی اندازه مهم است. طبقه کارگر در مقابل خود اهداف پرعظمت و دوران‌ساز رها نمودن بشریت از هر نوع ستم و استثمار انسان از انسان را قرار می‌دهد. طی دهه‌های متمادی، این طبقه در سراسر جهان، بدون هراس از شکست‌های گاه به گاه و عقب‌نشینی‌های موقتی، به سختی کوشیده است که به این اهداف نایل آید و با مداومت، مبارزه‌اش را وسیع‌تر، و خود را در احزاب توده‌ای متشکل کرده است. برای چنین طبقه به راستی انقلابی‌ای، هیچ چیز حیاتی‌تر از این نیست که خویشتن را از هر گونه خودفریبی، سراب و پنداشت بزداید. این تصور که جنبش لیبرالی ما یک جنبش بورژوایی نیست و انقلاب قریب‌الوقوع در روسیه انقلابی بورژوایی نخواهد بود، یکی از رایج‌ترین و مبرم‌ترین توهمات موجود در روسیه است. روشنفکر روس، از معتدل‌ترین لیبرال آسواباژدنیه[۱۴] گرفته تا افراطی‌ترین سوسیالیست انقلابی[۱۵]، همیشه می‌پندارد که اگر انقلاب‌مان را یک انقلاب بورژوایی بنامیم، آن را بی‌رنگ، پست و مبتذل ساخته‌ایم. در روسیه، برای پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، این درک تنها توصیف صحیح طبقاتی از اوضاع می‌باشد. مبارزه برای آزادی سیاسی و جمهوری دمکراتیک در یک جامعه بورژوایی، برای پرولتاریا، تنها یکی از مراحل ضروری در مبارزه برای انقلاب اجتماعی است که به سرنگونی نظام بورژوایی می‌انجامد. تفکیک دقیق مراحلی که اساساً متفاوت است و بررسی هوشیارانه شرایطی که این مراحل در آن تظاهر می‌کند، به هیچ وجه به معنای به تعویق انداختن نامحدود هدف نهایی و یا کند کردن پیشرفت به جلو، نمی‌باشد. برعکس، شناخت رابطه طبقات در جامعه امروزی، تنها بهخاطر تسریع این پیشرفت و نیل به هدف نهایی با سرعت و اطمینان هر چه بیش‌تر است که ضروری می‌گردد. هیچ چیز به جز سرخوردگی و تزلزل بی پایان، در انتظار کسانی که از نظرگاه به اصطلاح یک

۱۴- لیبرال‌های آسواباژدنیه (Osvobozhdeniye)، لیبرال‌های بورژوا که حول مجله آسواباژدنیه ("رهایی") که در سال‌های ۱۹۰۲-۵ در خارج از روسیه تحت نظر پ.ب. استروو چاپ می‌شد، گرد آمده بودند. لیبرال‌های آسواباژدنیه در سال ۱۹۰۴، "جامعه" لیبرال – سلطنت‌طلب آسواباژدنیه را تشکیل دادند. در سال‌های بعد، این عده هسته مرکزی عمده‌ترین حزب بورژوایی روسیه یعنی "حزب دمکرات مشروطه‌خواه" (کادت Cadet) را تشکیل دادند.

۱۵- سوسیالیست انقلابی‌ها (SR یا Socialists Revolutionaries) یک حزب خرده بورژوایی بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ در نتیجه وحدت گروه‌ها و محفل‌های ناردنیکی، به وجود آمد. آنان هیچ تمایز طبقاتی بین کارگران و دهقانان نمی‌دیدند و تفاوت‌های طبقاتی درون دهقانان را نادیده می‌گرفتند، رهبری پرولتاریا را در انقلاب رد می کردند و روش مبارزاتی آنان علیه استبداد، تاکتیک ترور فردی بود. برنامه ارضی این گروه شامل از بین رفتن مالکیت خصوصی زمین، تشکیل سازمان‌های تعاونی و به طور کلی آماده کردن شرایط برای رشد کشاورزی بود. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، این گروه به دو جناح راست و چپ منشعب شد. جناح راست که عقایدی نزدیک به "کادت"ها داشت، "حزب توده‌ای سوسیالیست زحمتکشان" را که حزبی قانونی بود تشکیل داد. جناح چپ نیز به صورت یک گروه آنارشیستی درآمد.

جانبه طبقاتی اجتناب می‌ورزند، نمی‌باشند؛ هم آنان که سوسیالیست هستند اما از بورژوایی نامیدن انقلاب آتی – انقلابی که در روسیه شروع شده است – واهمه دارند.
مطابق معمول، دمکراتیک‌ترین مطبوعات علنی، درست در اوج جنبش مشروطه فعلی، با استفاده از آزادی ناگهانی، نه تنها "بوروکراسی"، بلکه همچنین "تئوری منحصرکننده و در نتیجه غلط مبارزه طبقاتی" را که گویا "از نظر علمی غیر قابل قبول است»، مورد حمله قرار دادند ("زندگی ما"[۱۶] شماره ۲۸).
اگر بخواهید، مسئله نزدیک‌تر کردن روشنفکران به توده‌ها «تاکنون تنها با تأکید بر تضادهای طبقاتی موجود بین توده‌ها و آن بخش‌های جامعه که ... قسمت عمده روشنفکران از آن برخاسته‌اند، مورد رسیدگی قرار گرفته است». لازم به گفتن نیست که این طرز ارائه حقایق، کاملا با واقعیت اوضاع مغایرت دارد. حقیقت درست برعکس این است. خصلت ژرف تضادهای طبقاتی موجود در روسیه به طور عام، و به خصوص در روستاها، همواره توسط تمامی توده روشنفکران اصلاح‌طلب علناً فعال روسیه، همه سوسیالیست‌های قدیمی روسیه، همه شخصیت‌های سیاسی از نوع آسواباژدنیه، نادیده گرفته شده است. حتی روشنفکران رادیکال چپ افراطی در روسیه، یعنی حزب سوسیالیست انقلابی، بیش از همه در نادیده گرفتن این حقیقت، مرتکب گناه می‌شوند. تنها لازم است استدلالات متداول‌شان را به خاطر بیاوریم که از "دهقانان رنجبر" سخن می‌گوید و یا انقلاب قریب را "نه بورژوایی، بلکه دمکراتیک" می‌خواند.
خیر، هر چه لحظه انقلاب نزدیک‌تر و جنبش مشروطه حادتر می‌شود، حزب پرولتاریا باید هر چه اکیدتر استقلال طبقاتی خود را حفظ کند و اجازه ندهد که خواست‌های طبقاتیش در اصطلاحات عام دمکراتیک غرق شود. هر چه نمایندگان به اصطلاح جامعه، بیش‌تر و قاطعانه‌تر با آن چه که مدعی‌اند خواست‌های تمامی مردم است به جلو آیند، سوسیال دمکرات‌ها نیز بایستی هر چه بی‌رحمانه‌تر خصلت طبقاتی این "جامعه" را افشا کنند. قطعنامه رسوای کنگره "مخفی"[۱۷] زمستوو را در نظر بگیرید که در ۸ - ۶ نوامبر برگزار شد. خواهید دید که آرمان‌های مشروطه‌خواهانه نیمبند و مبهم، در متن آن عمداً گنجانده شده است. خواهید دید که در آن، از مردم و جامعه یاد شده است؛ البته بیش‌تر از جامعه تا مردم. خواهید دید که در آن، پیشنهاداتی برای اصلاح انجمن‌های زمستوو و شهری – انجمن‌هایی که نماینده منافع زمینداران و سرمایه‌داران است – به دقیق‌ترین و جامع ترین شکلی آمده است. خواهید دید که در آن، از اصلاحاتی در شرایط زندگی دهقانان و از رهایی آنان از قید بندگی و نیز از حمایت اشکال صحیح حقوقی، سخن می‌رود. کاملا روشن است که با نمایندگان طبقات دارا روبرو هستید که تنها مایل به کسب امتیازات از استبدادند و ابداً خیال هیچ گونه تغییر در پایه‌های نظام اقتصادی را ندارند. اگر چنین مردمی خواهان یک «تغییر ریشه‌ای [به اصطلاح ریشه‌ای[۱۸]] در وضع کنونی نابرابری و ستمکشی دهقانان» هستند، این خود بار دیگر ثابت می‌کند که سوسیال دمکرات‌ها در تأکید خستگی ناپذیرشان بر عقب‌ماندگی دستگاه و موقعیت زندگی دهقانان و شرایط عمومی نظام بورژوایی، محق بوده‌اند. سوسیال دمکرات‌ها همواره اصرار ورزیده‌اند که پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی باید در جنبش عمومی دهقانی، اکیداً منافع و خواسته‌های مسلط بورژوازی دهقانی را، تمیز دهد. هر چند ممکن است این خواسته‌ها گنگ و در لفافه باشد و ایدئولوژی دهقانی (و عبارت‌پردازی سوسیالیست انقلابی) آنان را به هر خرقه مساوات‌طلبی تخیلی بیاراید. قطعنامه‌های ۵ دسامبر ضیافت مهندسین در سنت پترزبورگ را در نظر بگیرید. خواهید دید که ۵۹۰ میهمان و ۶۰۰۰ مهندس امضاکننده قطعنامه از قانون اساسی‌ای که «بدون آن صنعت روسیه به راستی نمی‌تواند حمایت شود» جانبداری کردند و در همان حال نسبت به اعطای سفارشات دولتی به شرکت‌های خارجی معترض بودند.
آیا هنوز کسی هست که در زیر آرمان‌های مشروطه‌خواهانه‌ای که به فوران آمده است، منافع تمام بخش‌های بورژوازی زمیندار، تجاری، صنعتی و دهقانی را نبیند؟ آیا این امر که روشنفکران دمکرات بازگوکننده منافع فوق می‌باشند، روشنفکرانی که در تمام انقلابات بورژوازی در اروپا همواره و همه جا نقش مقاله‌نویسان، سخنرانان و رهبران سیاسی را ایفا کرده‌اند، بایستی موجب گمراهی ما شود؟
اکنون پرولتاریای روسیه با وظیفه سنگینی روبرو است. استبداد متزلزل است. جنگ بی نتیجه و

---

[۱۶]- ناشاژیزن (Nasha Zhizn) "زندگی ما")، روزنامه ای بود که بین سال‌های ۱۹۰۴-۵، در سنت‌پترزبورگ چاپ می‌شد. نظریات این روزنامه، نزدیک به عقاید جناح چپ کادت‌ها بود.

[۱۷]- این جا لنین واژه "مخفی" را به طور طعنه‌آمیزی در مورد کنگره رؤسا و سایر مأموران زمستوو، که قرار بود با اجازه تزار در ۶ نوامبر ۱۹۰۴ در سنت پترزبورگ تشکیل شود، به کار می برد.

[۱۸]- عبارت داخل کروشه، توسط لنین به نقل قول اضافه شده است.

تحمل‌ناپذیری که خود را بدان گرفتار کرده است، پایه‌های قدرت و حکومتش را جداً به مخاطره انداخته است. اکنون دیگر بدون توسل به طبقات حاکمه، بدون حمایت روشنفکران، قادر به حفظ قدرت نیست؛ لیکن این توسل و حمایت به ناچار، به خواسته‌های مشروطه‌طلبی می‌انجامد. طبقات بورژوا سعی دارند در سایه وضع وخیم دولت، برای خود امتیازاتی چند به چنگ آورند. دولت مأیوسانه عمل می‌کند، به سختی می‌کوشد با دادن چند امتیاز ناچیز، اصلاحات غیرسیاسی و وعده‌های بی تعهد، همانطور که حکم جدید تزار مملو از آن‌هاست، خود را از مخمصه نجات دهد. این که در این راه حتی موقتاً و یا تا حدی موفق خواهد شد، سرانجام به پرولتاریای روسیه، درجه تشکل و نیروی انقلابی آن، وابسته است. پرولتاریا باید از اوضاع سیاسی‌ای که برایش مناسب است استفاده کند. پرولتاریا باید از جنبش مشروطه بورژوازی پشتیبانی کند، باید بپا خیزد و با گردآوردن وسیع ترین بخش‌های ممکن توده‌های استثمار شده به دور خود و بسیج تمام نیروهایش در لحظه‌ای که دولت در سخت‌ترین مضیقه‌هاست، در اوج ناآرامی توده‌ای، قیام را آغاز کند.

حمایت پرولتاریا از مشروطه‌خواهان در حال حاضر چه شکلی باید به خود بگیرد؟ عمدتاً، بهره‌برداری از ناآرامی توده‌ای، به منظور ادامه دادن به تهییج و سازمان دهی غیر فعال‌ترین و عقب‌مانده‌ترین بخش‌های طبقه کارگر و دهقانان. طبیعی است که پرولتاریای متشکل، یعنی سوسیال دمکراسی، باید نیروهایش را به میان تمام طبقات مردم روانه کند؛ اما طبقات هر چه اکنون مستقل‌تر عمل کنند، مبارزه حادتر و لحظه نبرد واقعی نزدیک‌تر می‌شود، و به همان اندازه کار ما باید بیش‌تر در جهت آماده کردن خود پرولترها و نیمه پرولترها، به خاطر مبارزه مستقیم برای آزادی، متمرکز شود. در چنین لحظه‌ای، تنها فرصت‌طلبان می‌توانند سخن افراد کارگر را در جلسات زمستوو و دیگر جلسات عمومی، به مثابه مبارزه‌ای بسیار فعال یا شیوه جدیدی از مبارزه و یا عالی‌ترین نوع مداخله، توصیف کنند. این اظهارات، کاملا در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد. بسیار مهم تر است که اکنون توجه پرولتاریا را به اشکال حقیقتاً عالی و فعال مبارزه، مانند تظاهرات توده‌ای معروف "روستف" و تعدادی از تظاهرات توده‌ای در جنوب[۱۹]، معطوف داریم. بسیار مهمتر است که اکنون به صفوف خود بیافزاییم، نیروهای‌مان را متشکل کنیم و برخورد توده‌ای هر چه مستقیم‌تر و آشکارتر را تدارک ببینیم.

البته این به هیچ وجه به معنی رها ساختن فعالیت روزمره سوسیال دمکرات‌ها نیست. سوسیال دمکرات‌ها هرگز از این فعالیت که برایشان تدارک واقعی برای نبرد قطعی است، دست نمی‌کشند؛ زیرا که آنان تماماً و منحصراً، بر فعالیت، آگاهی طبقاتی، تشکل پرولتاریا و نفوذش در بین توده‌های زحمتکش و استثمار شده متکی هستند. مسئله بر سر نشان دادن راه صحیح، بر سر جلب توجه به لزوم حرکت به پیش و زیان تزلزل تاکتیکی است. فعالیت روزمره پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، که هرگز نباید تحت هیچ شرایطی فراموش شود، کار تشکل را نیز دربر می‌گیرد. دست زدن به یک مبارزه پیروزمند علیه استبداد، بدون وجود سازمان‌های وسیع و گوناگون کارگری و بدون ارتباطشان با سوسیال دمکراسی انقلابی، غیرممکن است. از سوی دیگر، کار تشکیلاتی، بدون رد قاطعانه تمایلات ضد تشکل، غیرممکن است. این تمایلات در کشور ما، مانند همه جای دیگر، درون حزب توسط عناصر روشنفکر سست اراده، که شعارهایشان را چون دستکش عوض می‌کنند، تجلی می‌کند. کار تشکیلاتی، بدون مبارزه علیه "تئوری" پوچ و ارتجاعی تشکل – همچون پروسه، که باعث پنهان کردن همه نوع سردرگمی می‌شود، امکان ندارد.

فعلا، بروز بحران سیاسی در روسیه، اکنون عمدتاً به جریان جنگ با ژاپن بستگی خواهد داشت. این جنگ بیش از هر چیز دیگر پوسیدگی استبداد را افشا نموده است. بیش از هر چیز دیگری بنیه نظامی و مالی استبداد را به تحلیل می‌برد و توده‌های رنجبر مردم را عذاب می‌دهد و به شورش می‌کشاند؛ همان توده‌هایی که این جنگ جنایت بار و ننگین از آنان انتظار فداکاری‌های بی حد دارد. روسیه استبدادی دیگر از ژاپن مشروطه شکست خورده است و ادامه دادن جنگ صرفاً این شکست را فاحش‌تر و شدیدتر می‌کند. بهترین بخش نیروی دریایی روسیه نابود شده است، "پورت آرتور" در موقعیت بی درمانی است و اسکادران دریایی امدادی که برای کمک فرستاده شده

[۱۹]- اعتصاب معروف شهر روستف، در ۲ نوامبر ۱۹۰۲ شروع و به سرعت به یک تظاهرات سیاسی تبدیل شد که در آن بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر شرکت کردند. این اعتصاب تا روز ۲۵ نوامبر ادامه داشت و رهبری آن در دست کمیته دن طرفدار ایسکرا و البته حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه بود. منظور لنین از "تعدادی از تظاهرات توده‌ای در جنوب" همان اعتصابات و تظاهرات توده‌ای است که در سال ۱۹۰۳ در جنوب روسیه، در باکو، تفلیس و باطوم و شهرهای اصلی اوکراین، ادسا، کیف و اکاترینوسلاو به وقوع پیوست.

است، نه تنها شانس پیروزی، بلکه کوچکترین احتمال رسیدن به مقصد را نیز ندارد. سپاه اصلی تحت فرماندهی کوروپاکتین بیش از ۲۰۰ هزار سرباز از دست داده است و کاملا بی رمق و ناتوان در مقابل دشمن، که پس از فتح پورت آرتور بی شک آن سپاه را خرد خواهد کرد، ایستاده است. فاجعه نظامی اجتناب‌ناپذیر است و به ناچار همراه با آن نارضایتی، ناآرامی و خشم ده برابر افزایش خواهد یافت.

باید برای آن لحظه با حداکثر نیرو تدارک ببینیم. در آن لحظه، یکی از همین طغیان‌هایی که این جا و آن جا بیش‌تر و بیش‌تر به پا می‌شود، به جنبش توده‌ای عظیم تبدیل خواهد شد. در آن لحظه پرولتاریا به پا می‌خیزد و مقام خود را در رأس قیام جهت کسب آزادی، برای تمامی مردم و تضمین امکان مبارزه آشکار و گسترده به خاطر سوسیالیسم، احراز خواهد کرد. مبارزه‌ای که از کلیه تجارب اروپا غنی است.

وپرید[۲۰] شماره ۱

۴ ژانویه ۱۹۰۵ (۲۲ دسامبر ۱۹۰۴)

---

[۲۰]- وپرید (Vperyod "به پیش")، هفته نامه زیرزمینی بلشویک‌ها بود که از دسامبر ۱۹۰۴ تا ماه مه ۱۹۰۵ در ژنو انتشار می یافت. مجموعاً ۱۸ شماره از این هفته‌نامه ظاهر شد. وپرید، در مبارزه علیه منشویسم و سازمان‌دهی و نشر اصول حزبی نقش به سزایی ایفا کرد.

طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی

مسئله برخورد سوسیال دمکرات‌ها با دمکرات‌های طبقه کارگر به دمکرات‌های بورژوا، مسئله‌ای کهنه و در عین حال همیشه نو است. کهنه از این نظر که از بدو پیدایش سوسیال دمکراسی، این مسئله مطرح بوده است؛ اصول تئوریک آن را اولین کتب مارکسیستی مانند "مانیفست کمونیست" و "سرمایه" روشن ساختند. و همیشه نو، زیرا هر گام در رشد هر کشور سرمایه‌داری ترکیب ویژه و اصیلی از سایه روشن‌های مختلف دمکراسی بورژوایی به دست می‌دهد و گرایش‌های متفاوتی درون جنبش سوسیالیستی به وجود می‌آورد.

در روسیه نیز این مسئله قدیمی، این روزها به خصوص تازه شده است. برای این که بتوانیم نحوه صحیح طرح این مسئله را امروزه برای خود روشن سازیم، نظری اجمالی به تاریخ می‌افکنیم. ناردنیک‌های[۲۱] انقلابی قدیم روسیه، نظرگاهی تخیلی و نیمه آنارشیستی داشتند. اینان، دهقانان کمون‌های ده را سوسیالیست‌های حاضر و آماده به حساب می‌آوردند و در پس لیبرالیسم اعیان تحصیل‌کرده روسیه، خواسته‌های بلندپرواز بورژوازی این کشور را به روشنی دیده و مبارزه برای به دست آوردن آزادی سیاسی را، همچون مبارزه‌ای برای ساختن نهادهایی که به نفع بورژوازی است، مردود می‌شمردند. اعضای ناردنایاولیا[۲۲]، با دست زدن به مبارزه سیاسی، قدمی به جلو برداشته اما موفق نشدند این مبارزه را به سوسیالیسم پیوند دهند. حتی برخورد روشن سوسیالیستی به این مسئله نیز، هنگامی که ایمان فروخفته نسبت به سرشت سوسیالیستی کمون‌های ما، مجدداً با ظهور تئوری‌های مکتب و.و[۲۳] درباره خصلت غیرطبقاتی و غیربورژوایی روشنفکران دمکرات روسیه زنده شد، تحت‌الشعاع قرار گرفت. در نتیجه، ناردنیسم که در گذشته لیبرالیسم بورژوایی را قاطعانه مردود شناخته بود، رفته رفته با آن شروع به ادغام کرد و گرایش واحد لیبرال – ناردیست را به وجود آورد. سرشت بورژوا دمکراتیک جنبش روشنفکران روسیه، از میانه‌روترین آن، یعنی جنبش اصلاح‌طلب گرفته تا افراطی‌ترین آن یعنی جنبش تروریستی انقلابی، با پیدایش و رشد ایدئولوژی پرولتری (سوسیال دمکراسی) و جنبش توده‌ای طبقه کارگر، هر چه بیش‌تر روشن شد. اما رشد این جنبش کارگری، با شکافی درون سوسیال دمکرات‌ها همراه بود. بدین سان، دو جناح انقلابی و فرصت‌طلب، درون سوسیال دمکراسی، به وضوح شکل گرفت که اولی نماینده گرایش‌های کارگری و دومی نماینده گرایش روشنفکران در جنبش ما بود. به زودی ثابت شد که "مارکسیسم قانونی"[۲۴]، در واقع "انعکاس مارکسیسم در نوشته‌های بورژوایی"[۲۵] بود که از طریق فرصت‌طلبی برنشتاینی[۲۶]، به لیبرالیسم خاتمه یافت. از یک سو، اکونومیست‌های درون جنبش سوسیال دمکراتیک با درک نیمه آنارشیستی خود از جنبش کارگری ناب، پشتیبانی سوسیالیست‌ها از اپوزیسیون بورژوایی را خیانتی به دیدگاه طبقاتی دانسته، اعلام کردند که دمکراسی بورژوایی در روسیه شبحی بیش نیست.[۲۷] از سوی دیگر، اکونومیست‌هایی از نوع دیگر، با همان درک از جنبش کارگری ناب، سوسیال دمکرات‌های انقلابی را متهم به نادیده گرفتن مبارزه اجتماعی لیبرال‌های ما، اعضای زمستوو و اصلاح‌طلبان علیه حکومت خودکامه کردند.[۲۸]

---

[۲۱]- ناردیسم (Narodism "خلق‌گرایی")، گرایشی خرده بورژوایی در جنبش انقلابی روسیه که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن ۱۹ به وجود آمد. ناردنیک‌ها خواستار سرنگونی استبداد و واگذاری زمین به دهقانان بودند و از آن جا که رشد سرمایه‌داری را در روسیه غیرممکن می‌پنداشتند، نیروی عمده انقلابی روسیه را در دهقانان جستجو می‌کردند. آنان به منظور برانگیختن دهقانان برای مبارزه علیه استبداد، با شعار "به میان خلق رویم"، فعالیت خود را در روستا متمرکز ساختند. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ ناردنیک‌ها با اتخاذ سیاست سازش با تزاریسم و بازگو کردن منافع دهقانان مرفه، پیگیرانه علیه مارکسیسم مبارزه کردند (همچنین رجوع کنید به توضیح ۴).

[۲۲]- رجوع کنید به توضیح ۴.

[۲۳]- و.و، نام مستعار و.پ. ورونتسف (V.P.Vrontsov) است. وی در سال‌های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته یکی از ایدئولوگ‌های ناردنیسم لیبرالی بود.

[۲۴]- "مارکسیسم قانونی"، نوعی انحراف بورژوایی در مارکسیسم بود که در سال‌های ۹۰ قرن ۱۹ به رهبری استروو و با انتشار کتاب وی به نام "یادداشت‌های انتقادی درباره رشد اقتصادی روسیه"، پایه‌ریزی شد. این کتاب حمله شدیدی به ناردنیسم بود ولی در مقابل سرمایه‌داری موضعی خجول و غیرقاطعانه داشت. "مارکسیست‌های قانونی" سعی می‌کردند از جنبش کارگری به نفع بورژوازی استفاده نمایند. آنان مارکسیسم را از مفاهیم انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا تهی کردند. خود استروو بعدها سردبیری آسواباژدنیه را به عهده گرفت.

[۲۵]- اشاره به کتاب استروو (توضیح ۲۴).

[۲۶]- رجوع کنید به توضیح ۶.

[۲۷]- رجوع شود به "رابوچیه دیلو"، جزوه "دو کنفرانس" (ص ۳۲)، علیه ایسکرا. لنین

[۲۸]- رجوع شود به "ضمیمه جداگانه" به رابوچایا میسل سپتامبر ۱۸۹۹. لنین

ایسکرای سابق[۲۹]، زمانی به عناصر دمکراسی بورژوایی در روسیه اشاره نمود که بسیاری حتی تصور آن را نمی‌کردند. ایسکرا، خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. (رجوع شود به ایسکرای شماره ۲، درباره پشتیبانی از جنبش دانشجویی[۳۰]، شماره ۸، درباره کنگره غیرقانونی زمستوو، شماره ۱۶، درباره مارشال‌های لیبرال اشرافیت[۳۱]، شماره ۱۸[۳۲]، درباره تحرک در داخل زمستوو[۳۳] و غیره). ایسکرا همواره بر خصلت طبقاتی و بورژوایی جنبش لیبرال و رادیکال تأکید می‌کرد و درباره هواداران متزلزل آسواباژدنیه، این چنین می‌گفت: «زمان درک این حقیقت ساده فرا رسیده است که آن چه یک مبارزه متحدانه واقعی (و نه صرفاً لفظی) را علیه دشمن مشترک تضمین می‌کند، همانا شرکت واقعی در مبارزه و وحدت واقعی در مبارزه است، و نه مغالطه در کار سیاسی و یا به گفته اسپنیاک[۳۴] مرحوم، خودپوشی و خودداری، و نه دروغ مرسوم به رسمیت‌شناسی متقابل دیپلماتیک. هنگامی که مبارزه سوسیال دمکرات‌های آلمان، علیه ارتجاع نظامی – پلیسی و فئودال – مذهبی، حقیقتاً با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که بر یک طبقه مشخص مردم (مثلا بورژوازی لیبرال) تکیه داشت، یکی گردید، آن گاه بدون آن که اثری از جمله‌پردازی درباره به رسمیت‌شناسی متقابل به چشم خورد، عمل مشترک به راه افتاد.»(شماره ۲۶).[۳۵]

این روش ایسکرای سابق برای بررسی مسئله، ما را مستقیماً به اختلافات کنونی سوسیال دمکراتها در مورد طرز برخورد به لیبرالها می کشاند. همانطور که می دانیم، این اختلافات، از کنگره دوم شروع شد که در آن دو قطعنامه، یکی بیانگر نظریات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و دیگری بیانگر نظریات اقلیت (قطعنامه استارور)[۳۶] اتخاذ گردید. قطعنامه اول، دقیقاً خصلت طبقاتی لیبرالیسم را به مثابه جنبش بورژوازی تعریف می‌کند و توضیح جوهر ضد انقلابی و ضد پرولتری گرایش عمده لیبرال‌ها (جنبش آسواباژدنیه) را برای پرولتاریا، از وظایف اصلی سوسیال دمکرات‌ها می‌داند. این قطعنامه، در حالی که لزوم پشتیبانی پرولتاریا را از دمکراسی بورژوایی بیان می‌کند، به نیرنگ به رسمیت‌شناسی‌های دو جانبه سیاستمداران متوسل نشده، بلکه همراه با آرمان‌های ایسکرای سابق، مسئله را به عنوان مبارزه جمعی مطرح می‌سازد. «تا آن جایی که بورژوازی، در مبارزه‌اش علیه تزاریسم، انقلابی یا صرفاً ستیزه‌جو است»، سوسیال دمکرات‌ها «باید از آن پشتیبانی کنند».

برعکس، قطعنامه استارور، از لیبرالیسم و دمکراسی هیچ گونه تحلیل طبقاتی ارائه نمی‌دهد. این قطعنامه، پر از نیات خیر است و شرایط احتمالا بهتر و متعالی‌تری را برای توافق ابداع می‌کند، که متأسفانه خیالی و فقط حرف توخالی است: لیبرال‌ها و یا دمکرات‌ها باید فلان چیز را اعلام دارند؛ نباید بهمان چیز را تقاضا کنند؛ باید فلان و بهمان شعار را اتخاذ کنند. گویی تاریخ دمکراسی بورژوایی در هیچ جا به

۲۹- ایسکرا (Iskra "جرقه")، اولین روزنامه مارکسیستی و مخفی سرتاسری روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ شروع به انتشار کرد. ایسکرا، نقش اساسی و مهمی را در تشکیل حزب مارکسیستی، افشای اکونومیست‌ها، گردهم آیی و وحدت گروه‌های پراکنده سوسیال دمکرات و در تدارک دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ایفا کرد. اولین شماره ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰، در لایپزیک منتشر شد و پس از آن در مونیخ و لندن و بالاخره در بهار ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافت. لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرد، پاترسف و زاسولیچ، اعضای هیئت تحریریه ایسکرا بودند. لنین، مسائل اساسی ساختمان حزب، مبارزه طبقاتی کارگران روسیه و مسائل مهم بین المللی را در این نشریه تحت بررسی قرار داد. در کنگره دوم، لنین، پلخانف و مارتف به عنوان هیئت تحریریه ایسکرا انتخاب شدند. مارتف حاضر به شرکت در آن نشد و شماره‌های ۴۶ تا ۵۱ ایسکرا زیر نظر لنین و پلخانف منتشر گردید. سپس پلخانف به منشویک‌ها پیوست و درخواست بازگشت سایر اعضای منشویک هیئت تحریریه سابق را نمود. لنین با این امر مخالفت کرد و در اکتبر ۱۹۰۳ از عضویت هیئت تحریریه استعفا نمود. از شماره ۵۲ به بعد، ایسکرا ارگان رسمی منشویک‌ها شد. از آن پس ایسکرای لنین، از شماره ۱ تا ۵۱ "ایسکرای سابق" و شماره‌های بعدی، "ایسکرای نو" خوانده می‌شد.

۳۰- مقاله لنین، احضار ۱۸۳ دانشجو برای خدمت در ارتش، ایسکرا، فوریه ۱۹۰۱.

۳۱- مقاله لنین، "تهییج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی"، ایسکرا، فوریه ۱۹۰۲.

۳۲- مقاله لنین به نام "نامه ای به زمستوویست ها"، ایسکرا، مارس ۱۹۰۲.

۳۳- از این فرصت استفاده می‌کنم تا صمیمانه از استارور و پلخانف که وظیفه سودمند فاش کردن نام نگارندگان مقالات امضاء نشده ایسکرای سابق را به عهده گرفتند، قدردانی کنم. امید است این کار را به اتمام برسانند. این مطالب برای ارزیابی تغییر مسلک "ایسکرای نو" به نظرگاه "رابوچیه دیلو" بسیار جالب خواهد بود. لنین

۳۴- استپنیاک کراوچینسکی (Stepnyak Kravchinsky)، (۹۵-۱۸۵۱) نویسنده و انقلابی عضو "ناردنایاولیا".

۳۵- مقاله لنین به نام "مبارزه سیاسی و مغلطه کاری سیاسی"، ایسکرا، اکتبر ۱۹۰۲.

۳۶- استارور (Starover)، نام مستعار یکی از منشویک‌ها به نام ا.ن. پاترسف (Potresov).

کارگران هشدار نداده است که نباید به این گونه اظهاریه‌ها، خواسته‌ها و شعارها اعتماد کنند. گویی تاریخ، برای ما صدها نمونه فراهم نکرده است که دمکرات‌های بورژوا، با شعار آزادی کامل و حتی برابری و همچنین شعارهای سوسیالیستی به جلو آمده‌اند – بدون این که به این مناسبت، خصلت بورژوا دمکراتیک‌شان را از دست بدهند – و از این راه ذهن پرولتاریا را، هر چه بیش‌تر "مغشوش" ساخته‌اند. جناح روشنفکری سوسیال دمکراسی، به منظور مبارزه با این سردرگمی، شرایطی را در مقابل دمکرات‌های بورژوا می‌گذارد، تا بدین وسیله آن‌ها را وادار به خودداری از مغشوش ساختن ذهن پرولتاریا کند. جناح پرولتری، در مبارزه‌اش، به تحلیل محتوای طبقاتی دمکراتیسم متوسل می‌شود. جناح روشنفکری، به شکار کلمات می‌رود تا از این طریق مفاد توافق را فراهم کند. جناح پرولتری، خواستار همکاری عملی در مبارزه است. جناح روشنفکری، معیاری برای شناسایی بورژوازی خوب و مهربان اختراع می‌کند که لایق توافق با وی باشد. جناح پرولتری، انتظار هیچ گونه مهربانی را از بورژوازی ندارد، ولی از هر بورژوازی، حتا بدترین آن، تا آن جایی که علیه تزاریسم واقعاً می‌جنگد، حمایت می‌کند. جناح روشنفکری، تدریجاً به صورت یک دلال درمی‌آید: اگر شما به جای سوسیالیست انقلابی‌ها، از سوسیال دمکرات‌ها جانبداری کنید، آن گاه با هم بر سر یک پیمان علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، والا خیر. جناح پرولتری، نظرگاهی اصلاح‌اندیش دارد: پشتیبانی ما از شما منحصراً مشروط بر این است که آیا این حمایت، ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانیم ضربه‌ای (قوی‌تر یا ضعیف‌تر) به دشمن بزنیم.

کلیه نقائص قطعنامه استارور، در اولین برخورد با واقعیت نمایان شد. طرح معروف هیئت تحریریه ایسکرای نو، یعنی طرح "بسیج از نوع پیشرفته‌تر" درباره مسائل اصولی بحث شده در شماره ۷۷ (سرمقاله "دمکراسی بر سر دو راهی") و شماره ۷۸ (پاورقی "استارور") به صورت معیاری درآمد. این طرح در رساله لنین مفصلا بحث شد، ولی لازم است که استدلالات آن را در این جا دقیق‌تر بررسی کنیم.

بحث عمده (و یا بهتر بگویم اشتباه عمده بحث) ایسکرای نو، در تمایز گذاردن بین لیبرال‌های زمستوو و دمکراتهای بورژوا است. این تمایز، در واقع راهنمای درک هر دو مقاله است. ضمناً خواننده تیزبین متوجه می‌شود که به جای عبارت دمکراسی بورژوایی، به موازات و مترادف با آن، اصطلاحات زیر به کار رفته است: دمکراسی، روشنفکران رادیکال (بله اشتباه نخوانده‌اید!)، دمکراسی نوظهور و دمکراسی روشنفکری. این تمایز، به عنوان یک کشف بزرگ و یک درک اصیل که از "عهده" طفلک لنین "خارج بود"، با خوش‌آمدگویی فروتنانه ویژه ایسکرا مواجه شد. این تمایز، مستقیماً به روش تازه مبارزه، روشی که درباره‌اش از تروتسکی و مستقیماً از هیئت تحریریه ایسکرا بسیار شنیده‌ایم، مرتبط است، که لیبرالیسم زمستوو "فقط سزاوار نیش عقرب است"، در صورتی که توافق با دمکراسی روشنفکری مطلوب ماست. دمکراسی، باید مستقلا به عنوان یک نیروی مستقل عمل کند. «لیبرالیسم روسی، بدون درنظر گرفتن جزء اساسی تاریخیش، عصب محرکه [به این خوب توجه کنید!] و نیمه بورژوا دمکراتیک آن فقط سزاوار نیش عقرب است.» در درک لنین از «لیبرالیسم روسی، جایی برای چنین عناصر اجتماعی وجود نداشت تا سوسیال دمکرات‌ها بتوانند در هر زمانی[!] در نقش پیشاهنگ دمکراسی، بر آن‌ها اعمال نفوذ کنند».

تئوری جدید این چنین است. این، مانند تمام تئوری‌های ایسکرای کنونی، به کلی مغشوش است. اولا، ادعای تقدم در کشف دمکراسی روشنفکری، بی‌اساس و یاوه‌گویی است. ثانیاً، تفاوت‌گذاری بین لیبرالیسم زمستوو و دمکراسی بورژوایی، اشتباه است. ثالثاً تصور این که قشر روشنفکر می‌تواند به یک نیروی مستقل تبدیل شود، معتبر نیست. رابعاً اظهار این که لیبرالیسم زمستوو (بدون نیمه بورژوا دمکراتیک آن) فقط شایسته تنبیه شدن و غیره است، منصفانه نیست. بیایید تمام این نکات را بررسی کنیم.

به گمان آن‌ها، لنین تولد دمکراسی روشنفکری و عنصر سوم را نادیده گرفته است.

بیایید نشریه زاریای[۳۷] شماره ۲-۳ را باز کنیم و مقاله "نگاهی بر مسائل داخلی" را، که از آن در پاورقی استارور نقل قول شده، برداریم. عنوان بخش سوم به نام "عنصر سوم" را می‌خوانیم. در تمام این بخش به مطالب زیر برمی‌خوریم: «ازدیاد تعداد و نفوذ اشخاصی مانند دکترها و تکنیسین‌ها و غیره که در زمستووها خدمت می‌کنند»؛ «رشد اقتصادی خارج از کنترلی ... که باعث به وجود آمدن نیاز به این روشنفکران، که تعدادشان روز به روز فزونی می‌یابد، شده است»؛ «اجتناب ناپذیری درگیری بین این روشنفکران و بوروکرات‌ها و کله‌گندگان دستگاه اداری»؛ «شیوع آشکار این درگیری‌ها در این

۳۷- زاریا (Zaria "سحر")، مجله تئوریک – سیاسی مارکسیستی بود که در سال‌های ۱۹۰۱-۲ در اشتوتگارت توسط هیئت تحریریه ایسکرا منتشر می‌شد. چندین مقاله از لنین در آن به چاپ رسید. روی هم رفته ۴ شماره زاریا، در سه جلد، منتشر گردید.

اواخر»؛ «آشتی‌ناپذیری حکومت خودکامه با منافع عمومی روشنفکران» و یک فراخوان مستقیم به این عناصر برای گرد آمدن «به زیر پرچم» سوسیال دمکراسی ...

شرح جالبی است، اینطور نیست؟ "کشف" جدید دمکراسی روشنفکری و لزوم فراخواندن آن به زیر پرچم سوسیال دمکراسی، سه سال پیش توسط لنین فتنه‌انگیز، به عمل آمده بود!

البته، آنتی‌تز بین اعضای زمستوو و دمکرات‌های بورژوا در آن روزها هنوز کشف نشده بود. اما در مقابل یکدیگر قرار دادن این دو همان اندازه منطقی است که مقابله «گوبرنیای[۳۸] مسکو و قلمرو امپراطوری روسیه». هم اعضای زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم مارشال‌های اشرافیت تا آن جایی که با حکومت خودکامه و سرفـداری مخالفت می‌کنند، دمکرات به حساب می‌آیند. دمکراتیسم آنان، مانند همه انواع دمکراتیسم بورژوایی، به درجات متفاوت، محدود، کوته‌بین و ناپیگیر است. هیئت تحریریه ایسکرا، در شماره ۷۷، در تحلیل لیبرال‌های ما، آنان را به چهار گروه تقسیم می‌کند: ۱- مالکان سرفـدار؛ ۲- مالکان لیبرال؛ ۳- روشنفکران لیبرال که خواستار یک قانون اساسی با حق رأی مشروط هستند؛ ۴- چپ افراطی – روشنفکران دمکرات. این تحلیل، ناکامل و درهم است. زیرا، تقسیم‌بندی روشنفکران، با تقسیم‌بندی طبقات و گروه‌های مختلفی که منافع‌شان توسط این روشنفکران بازگو می‌شود، اشتباه می‌شود. دمکراتیسم بورژوایی روسیه، گذشته از انعکاس منافع بخش وسیعی از زمینداران، منافع توده تجار و صاحبان کارگاه‌های کوچک و متوسط ، همچنین (و این اهمیت به خصوص دارد) منافع توده مالکان و خرده مالکان دهقان را نیز منعکس می‌کند. اولین اشکال تحلیل ایسکرا، نادیده گرفتن این وسیع‌ترین بخش حوزه بورژوا دمکراتیک روسیه است. دوم آن که ایسکرا، قادر نیست ببیند که روشنفکران دمکرات روسی، الزاماً و نه بر حسب تصادف، از نظر عقاید سیاسی به سه گرایش اصلی تقسیم می‌شوند: آسواباژدنیه، سوسیالیست انقلابی و سوسیال دمکرات. هر یک از این گرایش‌ها، تاریخچه‌ای طولانی دارد و به ترتیب بیان‌کننده (به روشنی‌ای که تحت حکومت خودکامه میسر است) دیدگاه ایدئولوگ‌های میانه‌رو و انقلابی دمکرات‌های بورژوا و نظرگاه پرولتاریا است. هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه این خواست معصومانه ایسکرای نو مسخره باشد که «دمکرات‌ها باید به عنوان یک نیروی مستقل عمل کنند»، در حالی که همین دمکرات‌ها را با روشنفکران رادیکال یکی می‌داند. ایسکرای نو، از یاد برده است که روشنفکران رادیکال یا جنبش دمکراتیک روشنفکری که به صورت «یک نیروی مستقل» درآمده، چیزی جز «حزب سوسیالیست انقلابی» ما نیست! روشنفکران دمکرات ما نمی‌توانند هیچ "چپ افراطی" دیگری داشته باشند. لکن منطقی به نظر می‌رسد که بتوان از نیروی مستقل چنین روشنفکرانی، فقط به مفهوم طعنه‌آمیز یا تروریست کلمه صحبت کرد. ایستادن بر سکوی دمکرات‌های بورژوا و حرکت به سوی چپ و دور شدن از آسواباژدنیه، نمی‌تواند حرکتی جز به سوی سوسیالیست انقلابی‌ها باشد.

در خاتمه، آخرین کشف ایسکرای نو، حتی کم‌تر از بقیه تاب انتقاد را دارد، کشفی که می‌گوید «لیبرالیسم بدون نیمه بورژوا دمکراتیک آن» فقط سزاوار نیش عقرب است، یعنی اگر جز به اعضای زمستوو نتوان به کس دیگری روی آورد، «عاقلانه‌تر است که اعتقاد به هژمونی را به کنار بیاندازیم». هر نوع لیبرالیسمی، تا آن جا که واقعاً مخالف حکومت خودکامه باشد، شایسته پشتیبانی سوسیال دمکرات‌هاست. این حمایت تنها دمکرات‌های واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از دمکرات‌های ناپیگیر (یعنی بورژوا) است که به ایده هژمونی جامه تحقق می‌پوشاند. فقط یک دلال خرده بورژوا می تواند هژمونی را به صورت یک سازش، یک به رسمیت‌شناسی متقابل و یا به عنوان شرایط یک توافق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولتری، هژمونی در نبرد با کسی است که از همه فعالانه‌تر بجنگد، که هیچ فرصتی را برای وارد آوردن ضربه به دشمن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و نتیجتاً رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکرات باشد و هر نوع مشی نیمبند را مورد انتقاد قرار دهد.[۳۹] ایسکرای نو، مرتکب خطای تأسف‌آوری می‌شود اگر معتقد باشد که تزلزل یک صفت اخلاقی و نه خاصیت سیاسی – اقتصادی دمکراسی بورژوایی

---

[۳۸]- گوبرنیا (Gubernia)، یویزد (Uyezd)، ولوست (Volost)، واحدهای منطقه‌ای اداری روسیه بود. گوبرنیا، بزرگترین اینان خود به چند یویزد و هر یویزد به نوبه خود به چند ولوست تقسیم می‌شد. این سیستم تقسیم‌بندی تا سال‌های ۱۹۲۹-۳۰، که سیستم جدید تقسیم‌بندی کشوری برقرار شد، ادامه یافت.

[۳۹]- قابل توجه یکی از طرفداران زیرک "ایسکرای نو". شاید به ما بگویند که مبارزه پرشور پرولتاریا بدون هر گونه شرطی سرانجام باعث می‌شود که ثمرات پیروزی توسط بورژوازی به غارت رود. در پاسخ این سؤال را مطرح می‌کنیم، به جز نیروی مستقل پرولتاریا، چه ضمانتی برای تحقق شروط وی ممکن است وجود داشته باشد؟ لنین

است، و اگر فکر می‌کند که ممکن و ضروری است که درجه ای از تزلزل را به عنوان مرزی برگزیند که تا آن حد لیبرالیسم فقط مستحق نیش عقرب و فراتر از آن شایسته توافق باشد. این صرفاً به معنای «پیش‌داوری حد مجاز فرومایگی» است. به راستی در معنای این عبارات تعمق کنید: به رسمیت شناختن حق رأی مساوی، مستقیم و مخفی برای همگان را شرط سازش با گروه‌های اپوزیسیون قرار دادن درست برابر است با «ارائه دادن مطمئن‌ترین راه آزمایش خواست‌های ما، یعنی سنگ محک دمکراسی و قرار دادن تمامی وزنه حمایت با ارزش پرولتاریا در کفه طرح‌های سیاسی آنان» (شماره ۷۸). چه کلام زیبایی، و چه بسیار انسان می‌خواهد به نویسنده این کلمات زیبا، آقای استارور، بگوید: دوست عزیز من، آرکادی نیکولایویچ، کلمات قشنگ شما به هدر رفته است! آقای استروو[۴۰] با یک چرخش ساده قلم هنگامی که رأی همگانی را جزء برنامه جامعه آسواباژدنیه نوشت، محک مطمئن استارور را بی‌مصرف ساخت و همین استروو با اعمالش بارها به ما نشان داده است که تمام این برنامه‌ها از نظر لیبرال‌ها، چیزی جز کاغذ پاره نیستند (نه سنگ محک بلکه سنگ معمولی) زیرا برای یک دمکرات بورژوا مشکل نیست امروز یک چیز بنویسد و فردا چیز دیگری. این حتی از خصوصیات عده بسیاری از روشنفکران بورژوا است که به سوسیال دمکراسی می‌پیوندند. تمامی تاریخ لیبرالیسم اروپایی و روسی، صدها نمونه تناقض گفته و عمل را در مقابل ما می‌گذارد و به همین دلیل آرزوی استارور، برای یافتن سنگ محک مطمئن، ساده‌لوحانه است.

این خواست ساده‌لوحانه، استارور را به این نتیجه بزرگ می رساند که، پشتیبانی از مبارزات ضد تزاری بورژواهایی که مخالف حق رأی همگانی هستند، به معنای «به هیچ رساندن مفهوم حق رأی همگانی است»! شاید استارور یک پاورقی زیبای[۴۱] دیگر برای ما بنویسد تا ثابت کند که در پشتیبانی از مبارزه سلطنت‌طلبان علیه حکومت خودکامه در واقع "مفهوم" یک جمهوری را به صفر تقلیل می‌دهیم؟ مشکل این جاست که تفکرات استارور، لاعلاج در یک دایره معیوب عبارات، شعارها، خواست‌ها و اعلان‌ها می‌چرخند و تنها محک واقعی یعنی میزان شرکت عملی در مبارزه را نادیده می‌گیرند. در عمل، این به ناچار منجر به بزک کردن آن روشنفکران رادیکالی می‌شود که توافق با آنان امکان‌پذیر اعلام شده است. بدین سان با جلوه دادن روشنفکران همچون "عصب محرکه" (یا چرب‌زبان؟) لیبرالیسم، مارکسیسم تحقیر می‌شود. رادیکال‌های فرانسوی و ایتالیایی را به این مفتخر می‌کنند که گویا خواسته‌های ضد دمکراتیک و ضد پرولتری برایشان بیگانه است، گرچه همه می‌دانند اینان دفعات بی‌شمار به پلاتفرم خود خیانت و پرولتاریا را گمراه کرده‌اند. با اینکه درست در صفحه بعد (ص ۷) همان شماره ایسکرا (شماره ۷۸) می‌خوانیم که سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان در ایتالیا، "متحداً علیه سوسیالیسم» می‌جنگند. قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدمات بهداشتی)، که مصرانه خواستار شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیت‌های تقنینی می‌باشد، «صدای حقیقی[!] دمکراسی» اعلام شده است! (شماره ۷۷). طرح عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیت مبارزاتی زمستوو همراه با این پند است که «باید با نمایندگان جناح چپ اپوزیسیون بورژوازی به توافق رسید» (همان سازش معروف برای جلوگیری از ایجاد هول و هراس). در پاسخ به پرسش لنین که به سر شرایط توافق بدنام استارور چه آمده است، هیئت تحریریه ایسکرای نو نوشت:

«این شرایط ، باید همواره در خاطر اعضای حزب باشد و اینان، با دانستن شرایط توافق‌های صوری سیاسی حزب با یک حزب دمکراتیک، اخلاقاً مقیدند، حتی در مورد توافق‌های محلی مذکور در نامه، اکیداً بین نمایندگان مورد اعتماد اپوزیسیون بورژوا دمکرات‌های واقعی از یک طرف، و لیبرال‌های مفتخور از طرف دیگر، تمایز قائل شوند.»[۴۲]

---

[۴۰]- استروو (Struve)، رجوع کنید به توضیح ۲۴.

[۴۱]- نمونه دیگری از سخنان خشک آرکادی نیکولایویچ: «میل وافر و فزاینده دمکراتیک مردم به مفهوم دست نخورده آزادی مبتنی بر قانون اساسی، عاری از هر گونه دام‌های ایدئولوژیک و بقایای تاریخ گذشته نمی‌تواند از نظر کسی که در سال‌های اخیر شاهد زندگی عمومی روسیه بوده است دور بماند. این میل وافر، نتیجه تکامل یک روند طولانی تغییرات ملکولی داخل گرایش دمکراتیک و مسخ "اویدی آن" (Ovedian) بود. گرایشی که رنگ‌های گوناگون آن، نظر و توجه نسل‌های متعددی را طی دو دهه اخیر به خود جلب نموده است.» جداً افسوس که این واقعیت ندارد، زیرا ایده آزادی از ایده آلیسم پاک نیست و برعکس با آخرین ایده‌آلیسم فیلسوف‌های دمکراسی بورژوایی (بولگاکف، بردایف، نوگورودتسف و دیگران، رجوع کنید به "مسائل ایده‌آلیسم" و "راه جدید") رنگرزی شده است. و باز افسوس که تمام این مسخ "اویدی آن" رنگارنگ استارور، تروتسکی و مارتف، میل بکر آنان را به استفاده از عبارات پرطمطراق ادبی بازگو می‌نماید. لنین

[۴۲]- رجوع کنید به سرمقاله دوم "نامه ای به سازمان‌های حزبی" که به همان ترتیب مخفیانه منتشر شد ("ویژه

هر گام به گام دیگری می‌انجامد. اضافه بر توافق‌های حزبی (تنها توافق‌هایی که طبق قطعنامه استارورر مجازند)، توافق‌های محلی نیز در شهرهای مختلف وجود داشته‌اند. همراه با توافق‌های صوری، توافق‌های اخلاقی نیز ظاهر شده‌اند. اکنون به نظر می‌رسد که به رسمیت‌شناسی لفظی "شروط" و نیروی "اخلاقی" تضمین‌کننده آن لقب "دمکرات قابل اعتماد" و "واقعی" را نیز به همراه دارد، اگر چه هر کودکی می‌فهمد که صدها نفر از روده‌درازان زمستوو حاضرند هر چیز را شفاهاً اظهار دارند و حتی سوگند شرف به سوسیالیست بودن خود یاد کنند – هر چیزی که بتواند سوسیال دمکرات‌ها را ساکت نگه دارد.

خیر، پرولتاریا به این بازی شعارها و اظهاریه‌ها و توافقات کشیده نخواهد شد. پرولتاریا هیچ وقت از یاد نمی‌برد که دمکراته‌ای بورژوا هرگز دمکرات‌های قابل اعتمادی نمی‌شوند. پرولتاریا از دمکرات‌های بورژوا، نه بر اساس معاملاتی که جلوی هول و هراس را می‌گیرد و نه به مناسبت اعتقاد به معتمد بودن آن‌ها، بلکه هنگامی که و تا آن جایی که ببیند علیه حکومت خودکامه عملا مبارزه می‌کنند، از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. چنین پشتیبانی، برای دستیابی به اهداف مستقل انقلاب اجتماعی پرولتاریا ضروری می‌باشد.

وپرید شماره ۳
۲۴ (۱۱) ژانویه ۱۹۰۵

اعضای حزب")، گرچه اصلا مخفی نیست. بسیار آموزنده است که این پاسخ کل هیئت تحریریه را با جزوه "مخفی" پلخانف، "درباره تاکتیک‌های ما نسبت به مبارزه بورژوازی لیبرال علیه تزاریسم" (ژنو ۱۹۰۵، نامه‌ای به کمیته مرکزی ویژه اعضای حزب)، مقایسه کنید. امیدواریم بعدها هر دوی این آثار را بررسی کنیم. لنین

وظایف دمکراتیک پرولتاریای انقلابی

حزب سوسیال دمکرات، به مثابه نماینده آگاه جنبش طبقه کارگر، هدف خود را در رهایی کامل توده‌های زحمتکش از کلیه اشکال ستم و استثمار قرار می‌دهد. نیل به این هدف – برانداختن مالکیت خصوصی وسایل تولید و ایجاد جامعه سوسیالیستی – سطحی عالی از گسترش نیروهای مولده سرمایه‌داری و تشکل طبقه کارگر را ایجاب می‌کند. بدون آزادی سیاسی، گسترش کامل نیروهای مولده در جامعه جدید بورژوایی، وجود مبارزه طبقاتی آشکار، آزاد و وسیع، آموزش سیاسی، تعلیم و بسیج پرولتاریا غیرقابل تصور است. از این رو، مبارزه مصمم برای آزادی کامل سیاسی و انقلاب دمکراتیک همواره هدف پرولتاریای آگاه بوده است.

این تنها پرولتاریا نیست که چنین وظیفه‌ای را در مقابل خود قرار می‌دهد؛ بورژوازی نیز به آزادی سیاسی نیازمند است. عناصر آگاه طبقات دارا، بسیار پیش‌تر، پرچم آزادی را به اهتراز درآوردند و روشنفکران انقلابی، که عمدتاً از این طبقاتند، قهرمانانه برای آزادی جنگیده‌اند. لیکن، بورژوازی به طور کلی قادر به مبارزه مصمم علیه حکومت خودکامه نیست، وی می‌ترسد در این مبارزه داراییش که او را به نظام موجود پیوند می‌زند، از دست برود، می‌ترسد کارگران در فعالیت به غایت انقلابی خویش به انقلاب دمکراتیک بس نکنند و به انقلاب سوسیالیستی میل نمایند، می‌ترسد دستگاه دولتی و بوروکراسی، که منافعشان با هزاران قید و بند به منافع طبقات دارا متصل است، کاملا کنار نهاده شوند. از این روست که مبارزه بورژوازی برای آزادی، آشکارا بزدلانه، بی ثبات و نیم بند است. یکی از وظایف پرولتاریا، تحت فشار قراردادن بورژوازی است. پرولتاریا می‌بایستی در مقابل همگی مردم شعارهای انقلاب کامل دمکراتیک را طرح کند و جسورانه و مستقلا در جهت تحقق این شعارها دست به کار شود. به اختصار، بایستی در مبارزه برای آزادی همه مردم پیش‌قدم باشد و رهبری را به دست گیرد.

در پیگرد این هدف، سوسیال دمکرات‌های روس چه بسیار مجبور به جدال علیه ناپیگیری لیبرالیسم بورژوایی شده‌اند. برای مثال آقای استروو را به خاطر بیاوریم که چگونه بدون مزاحمت سانسور، به عنوان مدافع سیاسی "آزادی" روسیه، پیشه خویش را آغاز کرد. وی با مقدمه‌اش بر "بخش‌نامه" ویته[۴۳] وارد صحنه گردید. در این مقدمه، استروو شعاری به وضوح "شیپوفی"[۴۴] (همان طور که در زبان سیاسی امروز مصطلح است) به پیش کشید: "حقوق و زمستوویی مقتدر". حزب سوسیال دمکرات، ماهیت پس‌گرا، پوچ و ارتجاعی این شعار را نشان داد و خواستار پلاتفرم دمکراتیک مشخص و سازش‌ناپذیری گردید و خود، چنین پلاتفرمی را همچون بخش لازمی از برنامه حزب به پیش نهاد. آن گاه که به اصطلاح "اکونومیست"ها، بهترین سعی خود را در بی ارزش کردن اهداف دمکراسی نمودند و "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت" را پیش کشیدند، و آن گاه که به اصرار، مبارزه سیاسی ما را به کسب تدریجی حقوق و گذار از مرحله تهییج سیاسی (تئوری مراحل) موکول کردند، سوسیال دمکراسی مجبور به جدال با کوته‌بینی‌ای که درباره این اهداف درون حزب موجود بود، گردید.

اکنون، مبارزه سیاسی به نحوی گسترده توسعه یافته است و انقلاب سراسر این سرزمین را فرا گرفته است و معتدل‌ترین لیبرال‌ها، "افراطی" شده‌اند. از این رو ممکن است اشارات تاریخی ما به گذشته نزدیک، که ربطی به واقعیت طوفانی زمان حال ندارد، در این جا بی‌ربط جلوه کند. ولی این تنها در نظر اول بدین گونه است. مسلماً، شعارهایی از قبیل مطالبه مجلس مؤسسان و حق رأی همگانی مستقیم و مساوی و مخفی (که سوسیال دمکرات‌ها بسیار پیش از این و قبل از همه در برنامه حزب ارائه کردند) به عموم متعلق گشته است. آسواباژدنیه غیرقانونی، آنان را اتخاذ و در برنامه مجمع آسواباژدنیه گنجاند. زمستوو، آنان را به شعارهای خود تبدیل نمود و اکنون مطبوعات قانونی آنان را در انواع اشکال و قالب‌ها تکرار می‌کنند. گسترش دمکراسی بورژوایی در روسیه در سال‌ها و ماه‌های اخیر غیرقابل تردید است. دمکراسی بورژوایی از تجربه می‌آموزد، شعارهای کهنه (مانند شعار «شیپوفی» حقوق و زمستوویی مقتدر) را به دور می‌افکند و لنگ لنگان به دنبال انقلاب روان می‌گردد. ولی فقط در پس انقلاب می‌لنگد، تضادهای نو بین گفتار و کردارش، و بین دمکراسی در اصل و دمکراسی در "سیاست واقعبینانه"، جانشین تناقضات پیشین می‌گردد، چه، تحولات انقلابی، دمکراسی را پیوسته تحت مطالبات افزاینده قرار می‌دهد. دمکراسی بورژوایی، همواره به دنبال وقایع کشیده می‌شود، با این که شعارهای پیش افتاده‌تر را اقتباس می‌کند، لیک عقب می‌ماند. وی همواره شعارها را چندین مرتبه

---

[۴۳]- کنت "ویته" (Witte)، وزیر صنایع روسیه در سال ۱۸۹۶.

[۴۴]- د. ن. شیپف (Shipov)، لیبرال معتدل و یکی از رهبران جنبش "مستوو" در سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰ و حزب ضدانقلابی "اکتبریست". در سال ۱۹۰۵، شیپف برنامه سیاسی خود را با شرایط تحمیلی پلیس وفق داد.

پایین‌تر از سطحی که مبارزه حقیقتاً انقلابی برای آزادی واقعی به آن محتاج است، تنظیم می‌کند.
شعاری را که اکنون دیگر رایج و عموماً مورد قبول است در نظر بگیریم: «برقراری مجلس مؤسسان بر اساس حق رأی همگانی، مستقیم، مساوی و مخفی». آیا این شعار از نظر دمکراسی پیگیر کافی است؟ آیا با در نظر گرفتن وظایف فوری انقلابی در زمان حال، شعاری مناسب است؟ پاسخ به هر دو پرسش فوق تنها می‌تواند منفی باشد. برای متقاعد شدن در این مورد کافیست برنامه حزب را که متأسفانه سازمان‌های ما در بازگو کردن، انتشار و اشاره به آن کمکاری می‌کنند، به دقت بررسی کنیم. (چاپ تازه برنامه حزب به صورت برگه به وسیله کمیته‌های ریگا، ورونژ و مسکو را به عنوان یک استثنای فرخنده که بایستی هر چه گسترده‌تر سرمشق قرار گیرد ذکر می‌کنیم) اصل مهم برنامه ما نیز مطالبه مجلس مؤسسان توده‌ای است، (به جهت اختصار، لغت "توده‌ای" را برای رساندن مفهوم حق رأی همگانی به کار می‌بریم).
لیکن این شعار به تنهایی برنامه ما را تشکیل نمی‌دهد. چارچوب برنامه، ضمائم و تبصره‌ها در مقابل ناپیگیرترین مبارزین برای آزادی و حتی مبارزین علیه آن، از هر گونه سوء تعبیر جلوگیری می‌کند. این تصریح، در رابطه با شعارهای دیگر برنامه ما چنان که در زیر می‌آوریم، موجود است: ۱- سرنگونی حکومت خودکامه تزاری؛ ۲- جایگزین ساختن آن به وسیله جمهوری دمکراتیک؛ ۳- حاکمیت مردم که از طریق قانون اساسی دمکراتیک حفاظت گردد، یعنی تمرکز تام قدرت عالی دولتی در دست مجمع مقننی که با دربر گرفتن نمایندگان مردم مجلس واحدی را تشکیل دهد.

آیا می توان تردید داشت که هر دمکرات پیگیری مجبور به قبول کلیه شعارهای فوق است؟ چرا که لغت "دمکرات" خود، هم به وسیله ریشه‌شناسی و هم به واسطه اهمیت سیاسی که در سراسر تاریخ اروپا کسب کرده است، به عنوان هواخواه حاکمیت مردم دریافت می‌شود. بنابراین سخن گفتن از دمکراسی و در همان حال مردود شمردن حتی یکی از شعارهای فوق، مهمل است. اما تناقض عمده، یعنی تناقض موجود بین خواست بورژوازی برای حفظ مالکیت خصوصی به هر قیمت، و آرزوی وی برای آزادی آن قدر ژرف است که سخنگویان یا دنباله‌روان بورژوازی لیبرال به ناچار خویشتن را در چنین موقعیت مضحکی می‌یابند.
همان طور که همه می‌دانند، در روسیه، حزب لیبرالی با ابعاد بسیار وسیع به سرعت در حال تشکیل است. هواخواهان این حزب، مجمع آسواباژدنیه، توده مردم زمستوو و روزنامه‌هایی از قبیل "زندگی ما"، "ایام ما"، "فرزندان میهن"، "نگارنده روس" و غیره و غیره می‌باشند.[۴۵] این حزب لیبرال بورژوا مایل است به نام حزب "مشروطه – دمکراتیک" خوانده شود، ولی آن طور که از بیانیه‌ها و برنامه آسواباژدنیه غیرقانونی پیداست در حقیقت حزبی سلطنت‌طلب است. این حزب به هیچ وجه خواستار جمهوری نیست، نظام تک مجلسی را نمی‌خواهد و برای مجلس اعیان حق رأی غیرمستقیم و عملا غیرهمگانی (مشروط به اقامت) را پیشنهاد می‌نماید، کوچک‌ترین اشتیاقی به انتقال تام قدرت عالی دولتی به مردم ندارد (با این که برای ظاهرسازی، چه بسیار شیفته گفتار درباره انتقال قدرت به مردم است)، و خواستار سرنگونی حکومت خودکامه نیست. تنها، خواهان تقسیم قدرت میان سه بخش زیر است: ۱- سلطنت، ۲- مجلس اعیان (که در آن مالکین و سرمایه‌داران حاکمند) و ۳- مجلس عوام، تنها بخشی که بر اصول دمکراتیک بنا می‌گردد.
بدین ترتیب این حقیقتی انکارناپذیر است که بورژوازی "دمکراتیک" ما؛ حتی پیشرفته‌ترین و تحصیل‌کرده‌ترین نمایندگانش که کمتر از همه تحت نفوذ مستقیم سرمایه بوده‌اند؛ در پس انقلاب روان است. این حزب "دمکراتیک" از حاکمیت مردم می‌ترسد، و در حالی که شعار ما یعنی مجلس مؤسسان توده‌ای را تکرار می‌کند، در حقیقت معنی و مفهوم آن را یکسره دگرگون می‌سازد و با استفاده، یا صحیح‌تر است بگوییم سوء استفاده از این شعار، مردم را به بیراهه می‌کشد.
مجلس "مؤسسان توده‌ای" چیست؟ مجلسی است که در وهله اول، به راستی اراده مردم را بیان کند. بدین منظور، وجود حق رأی همگانی در کلیه جوانب دمکراتیک و تضمین کامل آزادی مبارزه انتخاباتی لازم است. در وهله دوم، این مجلس در "بنیان گذاردن" نظمی سیاسی که حاکمیت مردم را تأمین کند، به راستی دارای قدرت و اختیار است. چون روز روشن است که بدون این دو شرط ، مجلس نه واقعاً توده‌ای و نه در حقیقت مؤسس می‌تواند باشد. لیکن بورژواهای لیبرال ما و طرفداران مشروطه سلطنتی (که ادعای دمکرات بودن‌شان ریشخند مردم است) تضمین و حفاظت واقعی هیچ کدام از شرایط فوق را نمی‌خواهند! نه تنها از تضمین واقعی آزادی کامل در تبلیغات انتخاباتی، از انتقال واقعی قدرت و اختیار به مجلس مؤسسان عاجزند، بلکه برعکس، از آن جا که

---

[۴۵]- "ناشاژیزن" (Nasha Zhizn "زندگی ما")، "ناشی دنی" (Nashi Dni "ایام ما")، "سین اتچستوا" (Syn Otechestva "فرزندان میهن")، "روسکی ودمستی" (RusskyieVedomosti "نگارنده روس").

حفظ سلطنت را هدف قرار می‌دهند، در صدد غیرممکن ساختن انجام هر دو وظیفه فوق می‌باشند. قدرت و اختیار واقعی در دست نیکلای خونخوار باقی می‌ماند، و این بدان معنی است که تشکیل مجلس و "تضمین" انتخابات آزاد و همگانی، به عهده دشمن شوم مردم گذارده شده است. واقعاً که چقدر دمکراتیک است! بدین ترتیب مجلس مؤسسان هرگز نخواهد توانست (به نظر بورژواهای لیبرال نباید بتواند) قدرت تام را به دست گیرد. این مجلس کاملا خالی از قدرت و اختیار خواهد بود، صرفاً موظف است با نیکلای دوم به کنار بیاید، توافق حاصل کند، با وی به تفاهم برسد و یا معامله نماید، تا اندکی از قدرت شاهانه به مجلس اعطا گردد! مجلس مؤسسان منتخب به وسیله حق رأی همگانی، کوچک‌ترین تفاوتی با مجلس عوام نخواهد داشت. این بدان معنی است که مجلس مؤسسان، که بایستی برای بازگویی و اجرای اراده مردم تشکیل گردد، به وسیله بورژوازی لیبرال، علیه اراده مردم به وسیله "تأسیس" اراده مجلس اعیان و در رأس آن اراده سلطنت و نیکلا، طراحی شده است.
آیا این بدیهی نیست که بورژواهای لیبرال، این اعیان متعلق به آسواباژدنیه، طی گفتگو، سخن‌پراکنی و داد و بیداد در مورد مجلس مؤسسان همگانی، عملا مجلسی مشورتی و ضد مردمی را طرح‌ریزی می‌کنند؟ می‌خواهند به جای رهایی بخشیدن به مردم از طریق قانونی، آن‌ها را از یک سو، تحت سلطه تزار (سلطنت‌طلبی) و از سوی دیگر، در زیر قدرت بورژوازی بزرگ متشکل (مجلس اعیان) مقید کنند.
اگر کسی مایل به انکار نتیجه فوق است بایستی صریحاً اظهار دارد: ۱- که بدون آزادی کامل تبلیغ و بدون الغای واقعی کلیه حقوق ویژه تبلیغاتی دولت تزاری، بیان واقعی اراده عامه در انتخابات ممکن است، یا ۲- مجلسی از نمایندگان که قدرت و اختیار واقعی را نه در نزد خود، بلکه در دست تزار باقی گذارده است، در عمل هیئتی صرفاً مشورتی نیست. مدعی سخنان فوق می‌بایست، یا حقه‌بازی بی شرم باشد، یا احمقی بی‌درمان. تاریخ قاطعانه ثابت می‌کند مجلسی از نمایندگان که با شکل سلطنتی دولت همزیستی کند در واقعیت امر، مادامی که قدرت دولتی در دست سلطنت است، هیئتی مشورتی است که اراده پادشاه را به اراده مردم مقید نمی‌کند، بلکه خواست مردم را با اراده پادشاه سازش می‌دهد. بدین ترتیب، این مجلس، قدرت را بین پادشاه و مردم تقسیم می‌کند و برای یک نظام جدید چک و چانه می‌زند، لیک آن را نمی‌سازد. تاریخ قاطعانه ثابت می‌کند که انتخابات واقعاً آزاد نمی‌تواند وجود داشته باشد، و توضیح اهمیت و خصوصیت چنین انتخاباتی به همگی مردم امکان‌پذیر نیست، مگر دولت انقلابی موقت جایگزین دولتی گردد که با انقلاب در جنگ است. به فرض محال، اگر دولت تزاری، پس از تصمیم به برگزاری مجلس "مؤسسان" (بخوانید: مشورتی) رسماً آزادی تبلیغات را تضمین کند، با این وصف کلیه مزایا و تسهیلات عالی برای مبارزات انتخاباتی، که از قدرت متشکل دولت منتج می‌شود، در دست وی باقی خواهد ماند. این مزایا و تسهیلات تبلیغاتی در طول انتخابات اولین مجلس مردم در اختیار همان‌هایی خواهد بود که با تمام قدرت به مردم ستم روا داشته‌اند، و مردم به زور شروع به بیرون کشیدن آزادی از چنگال آنان نموده‌اند.
در یک کلام، به همان نتیجه‌ای می رسیم که قبلا (پرولتری شماره ۳)،[۴۶] هنگامی که این مسئله را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دادیم، به دست آمد. شعار مجلس مؤسسان توده‌ای به خودی خود و جداگانه، در حال حاضر شعار بورژوازی سلطنت‌طلب است که معامله بین بورژوازی و تزار را طلب می‌کند. تنها، سرنگونی دولت تزاری و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی موقت که موظف به تشکیل مجلس مؤسسان توده‌ای باشد، می‌تواند شعار مبارزه انقلابی را به دست دهد. پرولتاریای روسیه در این مورد نبایستی به هیچ توهمی دچار شود. در غوغای هیجان عمومی، پرولتاریا را با استفاده از شعارهای خود وی فریب می‌دهند. اگر نتوانیم در مقابل نیروی مسلح دولتی نیروی مسلح مردم را قرار دهیم، اگر برکناری دولت تزاری و جایگزینی آن توسط دولت انقلابی موقت کاملا انجام نگیرد، هر مجلس نمایندگان، با هر عنوانی که بر آن نهاده شود – "توده‌ای" ، "مؤسسان" و غیره – در واقعیت مجلس نمایندگان بورژوازی بزرگ خواهد بود که به منظور معامله برای تقسیم قدرت با تزار تشکیل گردیده است.
هر چه مبارزه مردم علیه تزار بیش‌تر اوج می گیرد و هر چه احتمال تحقق سریع خواست آنان برای برقراری مجلس نمایندگان مردم فزونی می‌یابد، پرولتاریای انقلابی بایستی به همان اندازه با دقت بیش‌تری مراقب بورژوازی "دمکراتیک" باشد. به محض کسب آزادی، این متحد پرولتاریا به دشمن وی مبدل خواهد شد. دو عامل، این تغییر و تبدیل را از

۴۶- پرولتری (Proleterii) "پرولترها")، هفته‌نامه زیرزمینی بلشویک‌ها و ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه که بر اساس تصمیم کنگره سوم حزب بنیان‌گذاری شد. این هفته نامه، که لنین سردبیر آن بود، از ماه مه تا نوامبر ۱۹۰۵ در ژنو، مجموعاً ۲۶ شماره منتشر شد.

نظر پوشیده خواهد داشت: ۱- ماهیت مبهم، ناقص و غیر متعهد شعارهای به ظاهر "دمکراتیک" بورژوازی و ۲- کوشش در تبدیل شعارهای پرولتاریا به عبارات توخالی و جایگزین کردن مطالباتی که آزادی و انقلاب را به راستی محافظت و تضمین کند توسط وعده‌های پوچ. کارگران اکنون بایستی با هوشیاری بیش از پیش مراقب "دمکرات‌ها" باشند. اگر به واسطه شرایط عملی موجود که تحت آن مبارزه انتخاباتی و خود انتخابات اجرا می‌شود، مجلس از بیان خواست مردم عاجز بماند و مستقلا قادر به برقرار نمودن نظام جدید نباشد، "مجلس مؤسسان توده‌ای" چیزی جز یک عبارت توخالی نخواهد بود. مسئله فراخواندن مجلس مؤسسان توده‌ای، به مثابه نکته اساسی مورد بحث، اکنون جای خود را به مسئله شیوه انجام این فراخواندن داده است. ما در شرف رویدادهای نهایی هستیم. پرولتاریا نباید به شعارهای کلی دمکراتیک دل ببندد، بلکه بایستی در مقابل آنان شعارهای پرولتری – دمکراتیک خویش را با همه وسعتش طرح نماید. تنها آن نیرو واقعاً قادر به تضمین پیروزی کامل انقلاب است که چنین شعارهایی را رهنمود خود قرار دهد.

"پرولتری" شماره ۴
۱۷ ژوئن ۱۹۰۵

وظایف ما و شورای نمایندگان کارگران
(نامه‌ای به سردبیر)[۴۷]

رفقا، اکنون مسئله اهمیت و نقش شورای نمایندگان کارگران، با فوریت در مقابل سوسیال دمکرات‌های سن پترزبورگ و تمامی پرولتاریای پایتخت قرار دارد. من قلم به دست می‌گیرم تا عقایدی چند پیرامون این موضوع مهم بیان کنم، اما قبل از آن، مطلقاً لازم می‌دانم مهم‌ترین شرط را قائل شوم: من به عنوان یک نگرنده سخن می‌گویم؛ هنوز مجبور به نوشتن از آن "راه دور" لغتی، از "خارجه" نفرت‌انگیز یک تبعیدی می‌باشم، و این برای هر کسی، اگر در سن پترزبورگ نبوده است، اگر هرگز شورای نمایندگان کارگران را ندیده، یا با رفقا در محل تبادل نظر نکرده باشد، کاملا غیرممکن است عقیده صحیحی از این موضوع واقعی و عملی به دست آورد. بنابراین، چاپ این نامه را، که به وسیله شخصی بی‌اطلاع نگاشته شده است، به صلاحدید هیئت تحریریه واگذار می‌کنم. من این حق را برای خود قائلم، هر زمان که بالاخره فرصت کردم خود را با موضوع ، از طریق چیزی بیش از اطلاعات "کاغذی" آشنا سازم، در عقایدم تجدید نظر کنم.

و حالا بپردازیم به موضوع. به نظرم می‌رسد که رفیق رادین، در طرح سؤال: شورای نمایندگان کارگران یا حزب؟ در شماره ۵ نوایاژیزن[۴۸] (من کلا فقط ۵ شماره از این ارگان مرکزی ح.ک.س.د.ر خودمان را دیده‌ام)، اشتباه می‌کند. فکر می‌کنم مطرح کردن سؤال به این شکل اشتباه باشد، و تصمیم قطعاً باید این باشد: هر دو، شورای نمایندگان کارگران و حزب. تنها سؤال – و سؤالی بس مهم – اینست که چگونه وظایف شورا و حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را از هم تفکیک، و چگونه با هم ترکیب کنیم.

من فکر می‌کنم برای شورا، به طور کلی پیوستن به تنها یک حزب به دور از صلاح باشد. از آن جا که این عقیده احتمالا موجب شگفتی خواننده خواهد شد، بلادرنگ به توضیح دادن نظریاتم می‌پردازم (باز هم، و بسیار مصراً، اظهار می‌دارم که این عقیده یک نگرنده است).

شورای نمایندگان کارگران از درون اعتصاب عمومی، در ارتباط با اعتصاب، و برای اهداف آن به وجود آمد. چه کسی اعتصاب را رهبری کرد و به پیروزی نهائی رسانید؟ تمامی پرولتاریا، که دربرگیرنده غیر سوسیال دمکرات‌ها – خوشبختانه یک اقلیت – می‌باشد. اهداف اعتصاب چه بود؟ این، هر دو، اقتصادی و سیاسی بود. اهداف اقتصادی، نه تنها مربوط به کارگران دستمزدی، بلکه مربوط به تمامی پرولتاریا، همه کارگران و حتی تا حدی همه مردم زحمتکش بود. اهداف سیاسی، دربرگیرنده همه مردم، یا حتی همه مردمان روسیه بود. این اهداف در جهت رها ساختن تمام مردمان از زیر یوغ استبداد، بقایای سرفـداری، حق‌کشی و ستم پلیسی بود.

بگذارید جلوتر رویم. آیا پرولتاریا باید به مبارزه اقتصادیش ادامه دهد؟ البته، در این مورد هیچ اختلاف نظری در بین سوسیال دمکرات‌ها نیست، و نمی‌تواند باشد. آیا این مبارزه باید تنها توسط سوسیال دمکرات‌ها، یا زیر پرچم سوسیال دمکراتیک هدایت شود؟ من این طور فکر نمی‌کنم؛ من هنوز به نظریه‌ای که در "چه باید کرد؟" (درست است که در شرایط کاملا متفاوت و اکنون کهنه شده) عنوان کردم، پایبندم، یعنی صلاح نمی‌باشد که ترکیب اتحادیه‌های کارگری، و از این رو ترکیب کسانی را که در مبارزه اتحادیه‌ای، یا مبارزه اقتصادی شرکت می‌کنند، به اعضای حزب سوسیال دمکرات محدود کرد. به نظرم می‌رسد که شورای نمایندگان کارگران، به مثابه سازمانی بیانگر کلیه مشاغل، باید بکوشد تا دربرگیرنده نمایندگانی از تمامی کارگران صنعتی، حرفه‌ای و اداری، خدمتکاران خانگی، کارگران زراعتی و غیره باشد، یعنی دربرگیرنده نمایندگانی از همه کسانی که قادر به، و خواهان جنگیدن به طور جمعی برای زندگی بهتر برای تمام مردم زحمتکش‌اند، از همه کسانی که دارای حداقل درجه ابتدائی از صداقت سیاسی‌اند، از همه به جز "مرتجعین سیاه".[۴۹]

---

[۴۷]- این نامه را لنین در اوایل نوامبر ۱۹۰۵، در استکهلم، هنگام مراجعت از تبعید به روسیه نوشت.

[۴۸]- نوایاژیزن Novaya Zhizn ("زندگی جدید") اولین روزنامه علنی بلشویک‌ها، که از ۲۷ اکتبر(۹ نوامبر) تا ۳ دسامبر (۱۶) ۱۹۰۵، روزانه در سن‌پترزبورگ منتشر می‌شد. لنین در بدو بازگشتش به روسیه، در اوایل نوامبر ۱۹۰۵، سردبیر این نشریه شد. نشریه، عملا ارگان مرکزی ح. ک. س. د. ر بود. و. و. وروسکی، ام. اس. اولمنیسکی و آ. و. لوناچارسکی، از نزدیک با این نشریه همکاری می‌کردند و ماکسیم گورکی برای آن مقاله می‌نوشت و کمک‌های مالی قابل توجه، عرضه می‌داشت. علیرغم مزاحمت‌های مکرر، تیراژ این روزنامه نزدیک به ۸۰۰۰۰ در روز بود. ۱۵ شماره از جمعاً ۲۷ شماره آن ضبط و از بین برده شد. این روزنامه بعد از شماره ۲۷، توسط دولت بسته شد و شماره ۲۸ که آخرین شماره آن بود، به طور مخفی منتشر شد.

[۴۹]- "مرتجعین سیاه" (Black Hundreds) گروه‌هایی از سلطنت‌طلبان که توسط پلیس تزاری، برای جنگیدن علیه جنبش انقلابی سازمان داده شده بودند. "مرتجعین سیاه" انقلابیون را ترور می‌کردند، روشنفکران مترقی را مورد حمله قرار داده و قتل عام یهودیان را سازمان می‌دادند.

تا آن جا که به ما سوسیال دمکرات‌ها مربوط می‌شود، حداکثر سعی خود را خواهیم کرد تا نخست، کلیه سازمان‌های حزب‌مان کاملا، تا سرحد امکان، در تمام اتحادیه‌ها انعکاس یابند، و دوماً، سعی خواهیم کرد از مبارزه‌ای که مشترکاً همراه با همقطاران پرولتری‌مان، بدون توجه به نظریاتشان، به آن دست می‌زنیم، برای مدافعه سرسخت و خستگی‌ناپذیر از تنها جهان‌بینی نامتناقض، تنها جهان‌بینی راستین پرولتری، یعنی مارکسیسم، استفاده کنیم. ما البته در راه ترویج این جهان‌بینی، و در انجام این فعالیت تبلیغی و تهییجی، حزب طبقاتی پرولتاریای آگاه، حزب پیوسته اصولی و کاملا مستقل خود، یعنی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را، محافظت می‌کنیم و آن را تحکیم و توسعه خواهیم بخشید. هر قدم در مبارزه پرولتری، اگر با فعالیت‌های متشکل و منظم ما سوسیال دمکرات‌ها به طرز جداناپذیری متصل باشد، توده‌های طبقه کارگر در روسیه و سوسیال دمکرات‌ها را هر چه بیش‌تر به هم نزدیک می‌کند.

مبارزه سیاسی هم اکنون به مرحله‌ای از رشد رسیده است که در آن نیروهای انقلاب و ضدانقلاب تقریباً برابرند. مرحله‌ای که دولت تزار، در سرکوب انقلاب، دیگر توانی ندارد، در حالی که انقلاب، برای از میان بردن دولت "مرتجعین سیاه"، هنوز به حد کافی نیرومند نیست. زوال دولت تزار به حد کامل رسیده است. اما حتی در حالی که زنده زنده می‌پوسد، تمامی روسیه را با زهر عفونت خود آلوده می‌سازد. در مقابل زوال نیروهای ضد انقلابی، مطلقاً ضروری است که نیروهای انقلابی را، فوراً، بی درنگ و بدون کوچکترین تأخیر سازمان داد. این سازماندهی، به خصوص اخیراً پیشرفت درخشانی کرده است. این امر، از تشکیل بخش‌های ارتش انقلابی (جوخه‌های دفاعی و غیره)، رشد سریع سازمان‌های توده‌ای سوسیال دمکراتیک پرولتاریا، ایجاد کمیته‌های انقلابی دهقانی توسط دهقانان انقلابی، و اولین جلسات آزاد برادران پرولتر ما در اونیفورم سربازی و ملوانی، که برای خود راه سخت و پرمشقت، ولی واقعی و روشن به سوی آزادی و سوسیالیسم را هموار می‌سازند، مشهود است.

آن چه اکنون مورد نیاز است، وحدت کلیه نیروهای واقعاً انقلابی است، کلیه آن نیروهایی که هم اکنون به نحوی انقلابی عمل می‌کنند. آن چه مورد نیاز است، یک مرکز سیاسی سراسری روسیه می‌باشد، مرکزی فعال و تازه که به واسطه ریشه‌های عمیق خود در میان مردم، نیرومند است، مرکزی که از اعتماد مطلق توده‌ها برخوردار است، دارای نیروی خستگی‌ناپذیر انقلابی است و از نزدیک با احزاب سازمان یافته انقلابی و سوسیالیست در تماس است. چنین مرکزی تنها می تواند توسط پرولتاریای انقلابی بنا نهاده شود: که اعتصاب سیاسی را شکوهمندانه به انجام رسانده است و اکنون قیام مسلحانه تمامی مردم را سازمان می‌دهد، پرولتاریایی که نیمی از آزادی را برای روسیه کسب کرده است و آزادی کامل را نیز برایش کسب خواهد کرد.

ممکن است این سؤال پرسیده شود: چرا شورای نمایندگان کارگران نمی‌تواند تبدیل به نطفه چنین مرکزی شود؟ آیا به این دلیل است که در شورا، تنها سوسیال دمکرات‌ها نیستند؟ اما این، یک مزیت است نه یک زیان. ما همواره صحبت از ضرورت اتحاد مبارزه‌جویانه سوسیال دمکرات‌ها و دمکرات‌های بورژوازی انقلابی می‌کرده‌ایم. ما صحبت از آن می‌کرده‌ایم و کارگران آن را عملا انجام داده‌اند، و این بسیار شایسته است. هنگامی که نامه‌ای از رفقای کارگر وابسته به حزب سوسیالیست انقلابی را در نوایاژیزن می‌خوانم، که به ادغام شورا در یکی از احزاب معترضند، نمی‌توانم نپذیرم که این رفقای کارگر در بسیاری از جنبه‌های عملی محق می‌باشند. لازم به گفتن نیست که نظریات ما و آنان با یکدیگر فرق می‌کند و به هم پیوستن سوسیال دمکرات‌ها و سوسیالیست انقلابی‌ها قابل طرح نمی‌باشد و چنین پیشنهادی نیز نمی‌شود. ما عمیقاً متقاعدیم، آن کارگرانی که به نظریات سوسیالیست انقلابی‌ها می‌گروند و معهذا در صفوف پرولتاریا می‌جنگند، متزلزلند. زیرا آنان علیرغم حمایتشان از یک هدف به راستی پرولتری، نظریات غیرپرولتری را حفظ می‌کنند. ما بایستی از نظر ایدئولوژیک، در مقابل تزلزل آنان، با راسخترین عزم بجنگیم، اما در این راه باید مراقب باشیم که هدف انقلابی، این هدف زنده، سوزان و حیاتی که به تصدیق همه رسیده است و تمامی مردم صدیق را متحد کرده است، صدمه نبیند. ما هنوز معتقدیم که نظریات سوسیالیست انقلابی‌ها، دمکراتیک – انقلابی است و نه سوسیالیستی. شورا، سازمانی مبارزه‌جویانه است و بایستی باشد، و ما به خاطر اهداف مبارزه‌جویانه‌مان، در حالی که استقلال حزب‌مان را حفظ می‌کنیم، باید به اتفاق یکدیگر گام برداریم. اخراج دمکرات‌های انقلابی صدیق و فداکار، به هنگامی که انقلاب دمکراتیک را می‌گذرانیم، کاری عبث می‌باشد، این یک حماقت است. ما بر غالب آمدن بر تزلزل آنان هیچ مشکلی نخواهیم داشت، زیرا نظریات ما توسط خود تاریخ، در هر قدم توسط واقعیت حمایت می‌شود. اگر جزوه‌مان سوسیال دمکراسی را به آنان نیاموخته است، انقلاب‌مان خواهد آموخت. مطمئناً آن کارگرانی که مسیحی باقی می

مانند، و به خدا عقیده دارند، و آن روشنفکرانی که از تصوف دفاع می‌کنند (وای بر آن‌ها!)، نیز متزلزلند، اما ما آن‌ها را از شورا و یا حتی از حزب اخراج نخواهیم کرد، زیرا این ایمان محکم ماست که مبارزه واقعی و کار در میان لایه‌های گوناگون، تمام عناصر دارای روحیه زنده را قانع خواهد کرد که مارکسیسم حقیقت است، و آن کسانی را که فاقد روحیه زنده هستند، به کنار خواهد راند. و ما قدرت‌مان، قدرت مقاومت‌ناپذیر مارکسیست‌ها در حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه را، لحظه‌ای مورد تردید قرار نمی‌دهیم.

به نظر من، نمایندگان کارگران، به مثابه مرکزی انقلابی، که رهبری سیاسی را تأمین می‌کند، نه تنها سازمان وسیعی نیست، بلکه به عکس، بسیار محدود است. شورا باید خود را دولت موقت انقلابی اعلام کند، یا چنین دولتی را تشکیل دهد، و در این راه بایستی به هر طریق، شرکت نمایندگان جدیدی را منظور دارد، این نمایندگان نه تنها از کارگران، بلکه در وهله اول، از ملوانان و سربازان که در همه جا جویای آزادی‌اند، دوماً، از دهقانان انقلابی، و سوماً، از روشنفکران بورژوای انقلابی می‌باشند. شورا باید هسته‌ای نیرومند را برای دولت موقت انقلابی برگزیند، و آن را توسط نمایندگان کلیه احزاب انقلابی و کلیه دمکرات‌های انقلابی (ولی، البته انقلابی و نه لیبرال) استحکام بخشد. ما از چنین ترکیب مختلط و وسیعی نمی‌هراسیم – به راستی خواهان آنیم، زیرا انقلاب کبیر روسیه نمی‌تواند کاملا موفق گردد، مگر آن که پرولتاریا و دهقانان متحد شوند، و مگر آن که سوسیال دمکرات‌ها و دمکرات‌های انقلابی در مبارزه متحد گردند. این، اتحادی موقت برای برآورده کردن وظایف عملی بلاواسطه و مشخص خواهد بود، در حالی که منافع مهمتر پرولتاریای سوسیالیست، منافع اساسی و اهداف نهایی‌اش، توسط حزب مستقل و پیوسته اصولی کارگر سوسیال دمکرات روسیه سرسختانه مورد حمایت قرار می‌گیرد.

ممکن است اعتراض شود که اگر این ترکیب مختلط و وسیع باشد، مشکل بتوان مرکزی به حد کافی مستحکم و متحد، برای اعمال رهبری عملی، بنا نهاد. من این را با یک سؤال پاسخ می‌دهم: از انقلاب اکتبر[۵۰]، چه درس‌هایی گرفته‌ایم؟ آیا کمیته اعتصاب، در واقعیت امر ثابت نکرد که خود، مرکز عموماً به رسمیت شناخته شده است، که دولت واقعی است؟ و آیا آن کمیته، از روی میل، نمایندگان آن بخش از اتحادیه‌ها و "اتحاد اتحادیه "[۵۱] را که حقیقتاً انقلابی است و از مبارزه سرسختانه پرولتاریا برای آزادی حمایت می‌کند، در صفوف خود نمی‌پذیرد؟ نکته اساسی اینست که بخش عمده و خالص پرولتری دولت موقت انقلابی باید نیرومند باشد، و مثلا بایستی در مقابل هر صدها نماینده کارگران، ملوانان، سربازان و دهقانان، چند دوجین نماینده از اتحادیه‌های روشنفکران انقلابی موجود باشد. ایمان دارم که جناح پرولتری در عمل سریعاً قادر خواهد بود که نسبت مناسب را مستقر سازد.

ممکن است اعتراض شود که مشکل بتوان برای چنین دولتی، برنامه‌ای به حد کافی کامل طرح کرد که پیروزی انقلاب را تضمین کند، و به حد کافی وسیع باشد که یک اتحاد مبارزاتی عاری از هر گونه محافظه‌کاری، ابهام، نارسائی و ریاکاری را ممکن سازد. پاسخ خواهم داد: چنین برنامه‌ای هم اکنون، به طور کامل توسط واقعیت مطرح شده است. این برنامه، هم اکنون، در اساس، توسط کلیه عناصر دارای آگاهی سیاسی، مطلقاً از تمام طبقات و بخش‌های جمعیت، منجمله کشیش‌های ارتدکس، به رسمیت شناخته شده است. تحقق کامل آزادی سیاسی، که تزار چنان ریاکارانه قول آن را داده است، باید در صدر این برنامه قرار گیرد. الغاء کلیه قوانین محدودکننده آزادی بیان، اندیشه، گردهم‌آیی، مطبوعات، اجتماعات و اعتصابات، و نسخ کلیه نهادهای محدودکننده این آزادی‌ها، بایستی بلاواسطه و واقعی باشد، این آزادی‌ها بایستی تضمین شوند و به راستی به اجرا درآیند. این برنامه بایستی تشکیل یک مجلس مؤسسان ملی را، که از حمایت مردمی آزاد و مسلح برخوردار است، و برای مستقر کردن نظمی نوین در روسیه اختیار و قدرت کامل دارد، تأمین کند. این برنامه باید تسلیح مردم را میسر سازد. همگی ضرورت مسلح شدن مردم را درک کرده‌اند. آن چه باید انجام شود، این است که فعالیت‌هایی که هم اکنون آغاز شده است و همه جا در حال انجام می‌باشد، تکمیل و متحد گردد. برنامه دولت موقت انقلابی، همچنین بایستی، اعطای بلاواسطه آزادی کامل واقعی به ملیت‌های تحت ستم هیولای تزاری را تأمین کند. روسیه‌ای آزاد متولد شده است. پرولتاریا آماده انجام

۵۰- اشاره به اعتصاب سیاسی سراسری روسیه در اکتبر ۱۹۰۵.

۵۱- "اتحاد اتحادیه‌ها" (Union of Unions) یک سازمان سیاسی روشنفکران لیبرال بورژوا، که در ماه مه ۱۹۰۵، با نخستین کنگره ۱۴ انجمن حقوق‌دانان، نویسندگان، اطباء، مهندسین، معلمان و غیره، شکل گرفت. کنگره خواستار تشکیل مجلس مؤسسان با انتخابات آزاد بود. "اتحاد"، در ژوئیه ۱۹۰۵، تحریم "دومای بولجین" را اعلام کرد؛ ولی دیری نپایید که این موضع را ترک کرد و تصمیم به شرکت در انتخابات دوما گرفت. نزدیک به اواخر ۱۹۰۶، "اتحاد" از هم پاشیده شد.

وظیفه است. او اجازه نخواهد داد بار دیگر لهستان قهرمان سرکوب گردد. او خود وارد عمل خواهد شد، او نه فقط توسط اعتصابات صلح‌آمیز، بلکه همچنین با زور اسلحه برای هر دو، روسیه‌ای آزاد و لهستانی آزاد خواهد جنگید. برنامه فوق باید هشت ساعت روزانه کار، که هم اکنون کارگران در حال "به چنگ آوردن" آن هستند، و اقدامات فوری دیگر برای تحدید استثمار سرمایه‌داری را تأمین کند. بالاخره، این برنامه باید لزوماً شامل انتقال تمامی زمین‌ها به دهقانان، پشتیبانی از هر اقدام انقلابی که دهقانان برای گرفتن زمین‌ها به آن دست می زنند (البته، بدون پشتیبانی کردن از خیال واهی تصاحب قطعات کوچک و "متساوی" زمین) و تشکیل کمیته‌های انقلابی دهقانان در همه جا، که اکنون خود به خود شروع به شکل گرفتن کرده است، باشد.

امروز چه کسی به جز "مرتجعین سیاه" و دولت "مرتجعین سیاه"، ماهیت مبرم و ضرورت عملی این برنامه را انکار می‌کند؟ در حقیقت، حتی لیبرال‌های بورژوا، مایل به پذیرش آن در تئوری هستند! تا آن جا که به ما مربوط می‌شود، باید با کمک نیروهای مردم انقلابی آن را به عمل درآوریم؛ برای انجام این امر، باید آن نیروها را با سرعت ممکن، از طریق پرولتاریا، که دولت موقت انقلابی را اعلام می‌کند، متحد سازیم. درست است، تنها قیامی مسلحانه حقیقتاً قادر به پی‌ریزی اساس چنین دولتی است. اما دولت پیشنهاد شده، در حقیقت ارگان این قیام رشدیابنده و بیش از پیش تکمیل‌شونده، خواهد بود. تشکیل یک دولت انقلابی، عملا نمی‌تواند آغاز شود مگر آن که قیام ابعادی آشکار برای همه یافته باشد، ابعادی که برای همه ملموس باشد. اما اکنون، وقت آنست که این قیام را از لحاظ سیاسی متحد ساخت، آن را متشکل نمود و برای آن برنامه صریحی عرضه کرد؛ وقت آنست که بخش‌های ارتش انقلابی را، که هم اکنون متحدند و سریعاً نیرومند می‌گردند، به ابزارها و تکیه گاه عمده این دولت جدید حقیقتاً آزاد و حقیقتاً مردمی، مبدل کرد. مبارزه قریب‌الوقوع، قیام، اجتناب‌ناپذیر و جنگ قطعی نزدیک است. وقت آنست که مستقیماً به میدان آییم، نیروهای متشکل پرولتاریا را برعلیه رژیم پوسیده تزار بگماریم، از جانب دولت موقت انقلابی متشکل از پیشروترین کارگران، بیانیه‌ای به تمامی مردم عرضه کنیم.

اکنون برای ما بدیهی است که در میان مردم انقلابی، افرادی را می‌توان یافت که قادرند این وظیفه خطیر را به انجام رسانند، افرادی کاملا وفادار به انقلاب، از این مهمتر، افرادی با انرژی خستگی‌ناپذیر و بی پایان. اکنون برای ما بدیهی است که عناصر یک ارتش انقلابی، که از این هدف پشتیبانی خواهد کرد، وجود دارد، و این که این افراد، از هر طبقه مردم، که منصف و هوشیار و دارای آگاهی سیاسی هستند، هنگامی که دولت جدید، جنگی قطعی علیه دولت پلیسی و نیمه فئودال روسیه اعلام می‌کند، از تزاریسم به کلی روی برمی‌گردانند.

شهروندان – به جاست در آن اعلام جنگ، در آن بیانیه دولت انقلابی گفته شود – شهروندان، انتخاب خود را بکنید! آن جا، با تمامی روسیه قدیم، با همه نیروهای شوم استثمار، ستم و خشونت علیه انسان روبروییم. و این جا، با اتحادی از شهروندان آزاد که دارای حقوق متساوی در کلیه امور دولتی هستند، روبروییم. آن جا، با اتحادی از استثمارگران، متمولان و پلیس روبروییم. و این جا، با اتحادی از تمامی مردم زحمتکش، تمامی نیروهای حیاتی مردم، تمامی روشنفکران منصف، روبروییم. آن جا با "مرتجعین سیاه" روبروییم، و این جا، با کارگران متشکلی که برای آزادی، برای آموزش و پرورش و برای سوسیالیسم می‌جنگند.

انتخاب خود را بکنید شهروندان! اینست برنامه ما، که از مدتی قبل توسط تمامی مردم، پیش کشیده شده است. اینها، اهدافمان هستند که به نام آن‌ها علیه دولت "مرتجعین سیاه"، اعلام جنگ می‌کنیم. ما سعی نداریم ابداعات ذهنی خود را به مردم تحمیل کنیم، تنها ابتکار عمل را در پدید آوردن آن چه که بدون آن زندگی در روسیه بیش از این غیرممکن است، چیزی که عموماً و یک صدا تأیید شده است، به دست می‌گیریم. ما خود را از مردم انقلابی جدا نمی‌کنیم، بلکه هر قدم که برمی‌داریم و هر تصمیمی که می‌گیریم، به قضاوت آنان می‌گذاریم. ما کاملا و فقط به ابتکار آزاد خود توده‌های زحمتکش اتکا می‌کنیم. ما مطلقاً، کلیه احزاب انقلابی را متحد می‌سازیم و نمایندگانی از همه گروه‌های مردم که مایلند برای آزادی، برای برنامه ما، که حقوق ابتدائی را تضمین و احتیاجات اولیه مردم را برآورده می‌کند، بجنگند، به صفوف‌مان فرا می‌خوانیم. به خصوص، دستهای‌مان را به طرف رفقای کارگرمان در اونیفورم سربازی و به جانب برادران دهقان‌مان دراز می‌کنیم تا بتوانیم به اتفاق هم، تا به آخر علیه یوغ زمین‌داران و بوروکرات‌ها، برای زمین و آزادی بجنگیم.

برای مبارزه قطعی آماده شوید شهروندان! ما به دولت "مرتجعین سیاه" اجازه اعمال خشونت علیه روسیه نخواهیم داد. ما به خاطر جا به جا شدن چند بوروکرات یا استعفای چند افسر پلیس، در حالی که تمامی توده پلیس "مرتجعین سیاه" قدرت کشتن، چپاول و بی‌حرمتی علیه مردم را برای خود محفوظ می‌دارد،

فریب نخواهیم خورد. بگذار بورژواهای لیبرال در مقابل دولت "مرتجعین سیاه" سر تعظیم فرود آورند. "مرتجعین سیاه" هنگامی که به محاکمه در همان دادگاه‌های قدیمی تزاری و به وسیله همان مأموران قدیمی تزاری تهدید شوند، خنده سر می‌دهند. ما به واحدهای ارتشی خود دستور خواهیم داد پهلوانان "مرتجعین سیاه" را، که مردم جاهل را با ودکا مست و فاسد می‌کنند، دستگیر کنند؛ ما همه آن هیولاها، مانند رئیس پلیس کرونشتات را به محاکمه علنی و انقلابی، توسط همه مردم، می‌کشانیم.

شهروندان، همه کس به غیر از "مرتجعین سیاه" از دولت تزاری روی برگردانیده است. پس در پشت دولت انقلابی صف‌آرایی کنید، از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض خودداری کنید و تمام نیروی خود را صرف سازمان‌دهی و تسلیح یک نیروی میلیس آزاد مردمی کنید. روسیه، آزادی واقعی را تنها زمانی خواهد داشت که مردم انقلابی بر نیروهای دولت "مرتجعین سیاه" دست بالا را بیابند. در یک جنگ داخلی، هیچ کس بی‌طرف نیست و نمی‌تواند باشد. حزب بیرق سفید، دورویی بزدلانه محض است. آن کس که از مبارزه عقب می‌کشد، تکیه‌گاه سلطه "مرتجعین سیاه" می‌گردد. کسی که له انقلاب نباشد، علیه انقلاب است. کسی که انقلابی نیست، به خصوص از "مرتجعین سیاه" می‌باشد. ما متعهد می‌شویم که نیروها را برای قیامی مردمی، صف‌آرایی کنیم و تعلیم دهیم. بگذار تا سالروز آن روز بزرگ، نهم ژانویه،[۵۲] هیچ اثری از نهادهای قدرت تزاری در روسیه به جای نماند. باشد که تعطیل بهاری پرولتاریای جهان، روسیه را همانا کشوری آزاد، با مجلس مؤسسانی که از سوی تمامی مردم آزادانه تشکیل شده است، بیابد.

***

من تحول شورای نمایندگان کارگران به یک دولت موقت انقلابی را بدین گونه تصویر می‌کنم. و این وظایفی است که در مرتبه اول و مهمتر از هر چیز، برای تمام سازمان‌های حزب‌مان، تمام کارگران آگاه، خود شورا، کنگره قریب‌الوقوع کارگران در مسکو و برای کنگره اتحادیه دهقانان[۵۳]، معین می‌کنم.

نوشته شده بین نوامبر ۴-۲ (۱۵-۱۷) ۱۹۰۵
نخستین بار در ۵ نوامبر ۱۹۴۰، در شماره ۳۰۸
پراودا به چاپ رسید.

۵۲- در روز نهم ژانویه ۱۹۰۵، نظامیان به دستور تزار، به روی تظاهرات صلح‌آمیز کارگران بی‌سلاح سن‌پترزبورگ، که با زن‌ها و بچه‌هایشان به قصد تقدیم عریضه‌ای به تزار، که وضعیت غیر قابل تحمل و بی حقوقی ایشان را توضیح می‌داد، آتش گشودند. این قتل عام کارگران بی‌سلاح موجی از اعتصابات سیاسی توده‌ای و تظاهرات با شعار "نابود باد استبداد" را در سرتاسر روسیه برانگیخت. وقایع نهم ژانویه، نشانه شروع انقلاب ۱۹۰۵-۷ بود.

۵۳- "اتحادیه سراسری دهقانان روسیه" (All Russian Peasant Union) سازمانی دمکراتیک – انقلابی بود که در ۱۹۰۵، بنا نهاده شد. برنامه و تاکتیک‌های آن در کنگره‌های اول و دوم آن، که در اوت و نوامبر ۱۹۰۵ در مسکو تشکیل شد، تهیه گردید. "اتحادیه" خواستار آزادی سیاسی و تشکیل بلاواسطه مجلس مؤسسان شد و تاکتیک تحریم دومای اول را برگزید. برنامه ارضی آن، الغای مالکیت خصوصی زمین و واگذاری بدون غرامت زمین‌های متعلق به صومعه و کلیسا و زمین‌های خالصه و دولتی را به دهقانان خواستار بود. "اتحادیه" یک سیاست نیمبند و نامنظمی را دنبال می‌کرد؛ در حالی که خواستار الغای مالکیت مستغلات بود، به پرداخت غرامت محدود به مالکان، رضایت می‌داد. "اتحادیه" از همان ابتدا هدف حملات پلیس قرار گرفت و اواخر ۱۹۰۶، از بین رفت.